

جبهہ سازی در عرصہ جہاد فرہنگی مردمے  
**از آسمان ذہنیت تا زمین عینیت**

ناظر: **حجت الاسلام شجاعی**  
بہ سفارش:  
معاونت نظارت راہبردی بنیاد فرہنگی خاتم الاوصیا (عج)

بسم الله الرحمن الرحيم

# جبهه‌سازی در عرصه جهاد فرهنگی مردمی از آسمان ذهنیت تا زمین عینیت

متن پیشرو عصاره متن تفصیلی‌تر دیگری با همین عنوان می‌باشد. متن تفصیلی، مشتمل بر استدلال‌ها و استنادهای متعدد، همراه با توضیحات بیشتر می‌باشد. در این متن به موضوعات زیر پرداخته‌ایم:

- ۱- طرح مساله
- ۲- سوالات
- ۳- فرآیند پیدایش جمع
- ۴- نقطه هم‌آیش جمع
- ۵- انواع جمع
- ۶- چیستی متشکل سازی
- ۷- انواع متشکل سازی
- ۸- جبهه‌سازی چه چیزی نیست؟
- ۹- جبهه سازی چه چیز هست؟
- ۱۰- جبهه سازی چه ضرورتی دارد؟
- ۱۱- جبهه سازی چگونه انجام می‌شود؟
- الف - چگونگی جبهه‌سازی در شاخه‌های علمی
  - ۱- تفاوت‌های موثر در چگونگی جبهه‌سازی
  - ۲- اصول بنیادین در چگونگی جبهه سازی
  - ۳- سلول‌های بنیادین سه گانه در چگونگی جبهه‌سازی
- ب - چگونگی جبهه‌سازی در ریشه‌های نظری
  - ۱۲- چگونگی جبهه‌سازی از منظر قرآن کریم

الف - سطوح سه‌گانه جمع از منظر قرآن کریم

ب - مفاهیم مربوط به تحلیل جمع از منظر قرآن کریم

۱- اختلاف

۲- ولایت

۳- تعارف

۴- ترکیب سه مفهوم

ج - کاربرد مفاهیم قرآنی مربوط به تحلیل جمع در چگونگی جبهه‌سازی

## طرح مساله:

انقلاب اسلامی، در عمیق‌ترین لایه خود، انقلابی فرهنگی است. متناسب با این ماهیت، موثرترین واکنش دشمنان انقلاب برای مهار و نابودی آن، تهاجم فرهنگی بوده و در مقابل، ضرورت و وجوب «دفاع فرهنگی» متوجه مومنان انقلابی گشته است.

بررسی روند دفاع فرهنگی در مقابل تهاجم فرهنگی دشمنان انقلاب اسلامی نشان می‌دهد که در دو دهه اول انقلاب، مردم به عنوان صاحبان اصلی انقلاب، بیش از آنکه نقشی فعال در دفاع فرهنگی داشته باشند، از نقشی منفعلانه برخوردار بوده‌اند و دفاع فرهنگی - به خلاف دفاع نظامی که با «استراتژی دفاع مردمی» محقق گردید - به دلایل متعددی، عموماً از طریق فعالیت‌های فرهنگی نهادهای حاکمیتی دنبال می‌شد و بودجه‌های فرهنگی کشور به این نهادها اختصاص می‌یافت.

توقع دلسوزان انقلاب اسلامی، برای دفاع فرهنگی توسط نهادهای دولتی برآمده از مدرنیته، هیچ‌گاه برآورده نشد و تلاش‌های خالصانه نهادهای انقلابی نیز در مقابل حجم عظیم تهاجم فرهنگی از خارج و داخل، آن‌چنان که باید موثر واقع نگردید. در نتیجه با وجود آنکه دست تربیت الهی و قدرت عظیم فرهنگی انقلاب، رویش‌های نو به نو و چشم‌گیری تربیت کرده بود، در عین حال

آسیب‌های فرهنگی در سطح کشور و در میان عموم مردم، گسترش پیدا کردند و سبک زندگی بخشی از جامعه، به سبک زندگی غربی نزدیک شد.

از این رو بود که دلسوزان انقلاب اسلامی به آسیب‌شناسی فرهنگی پرداختند. این آسیب‌شناسی، اصلاح، بازراهبردنگاری و بازطراحی، بیش از آنکه در نهادهای رسمی و حاکمیتی، به نتیجه و ثمر عملی برسد، در ساحت مردمی و توسط جناح فرهنگی و مردمی مومن و انقلابی محقق گردید. در این دوره بسیاری از دوستان انقلاب در عرصه فرهنگی و در توافقی نانوشته و کمتر بیان شده، به این نتیجه رسیدند که رویکرد دولتی و حتی حاکمیتی در عرصه فرهنگ و دفاع فرهنگی، با توجه به شرایط زمانه، پاسخگوی نیازها نیست و باید چاره‌ای دیگر اندیشید.

چاره‌ای که توسط نیروهای انقلابی اندیشیده شد حرکت خودجوش متکی بر جوش‌های درونی، ایمانی و انقلابی بود. از این دوره به بعد است که حرکت‌های خودجوش فرهنگی، توسعه پیدا می‌کنند. در این نقطه عطف دو اتفاق مهم رخ می‌دهد: اولاً چرخش از حاکمیت به سوی مردم، در مقام عمل محقق می‌گردد. ثانیاً چرخش از دفاع فرهنگی غیر متشکل به سوی دفاع فرهنگی متشکل اتفاق می‌افتد. در ادامه این دو اتفاق مورد حمایت رهبر حکیم انقلاب هم قرار می‌گیرد و ایشان در سخنرانی‌های متعدد، حرکت تشکل‌های خودجوش مردمی را مورد حمایت‌های متنوع و متعددی قرار می‌دهند. سیر فرمایشات و موضع‌گیری‌های رهبر حکیم انقلاب در این دوران، نشانگر سیر چرخش دائمی و تدریجی از فاعلیت فرهنگی دولت و حاکمیت به سوی فاعلیت فرهنگی تشکیلاتی مردم می‌باشد.

در واقع در این دوره انقلاب اسلامی، با اتکاء به تشکل‌های خودجوش فرهنگی مردمی و با تقویت آنان، در حال پیشروی به سمت اهداف و آرمان‌ها می‌باشد. دوره قبل، دوره اتکاء به نهادهای حاکمیتی بود و فعالیت‌های خودجوش فرهنگی مردمی، کمترین نقش را در تحقق اهداف انقلاب ایفاء می‌کردند. ولی دوران موجود، دوران به رسمیت شناختن، تقویت و استحکام - بخشی به تشکل‌های خودجوش فرهنگی و مردمی است و به توفیق الهی، این اتفاق عملاً در حال رخ دادن است.

حال می‌توان پرسید که دوره بعدی، چه دوره‌ای است؟ مرحله بعدی که مسیر چرخش از دولت به سوی مردم و از کارهای فردی به کارهای تشکیلاتی باید طی کند، چه مسیری است؟ در پاسخ به این پرسش‌ها باید گفت، گام بعدی در این مسیر، تشکیل جبهه می‌باشد و مسیر تکاملی فعالیت‌های فرهنگی خودجوش مردمی باید به تشکیل جبهه فرهنگی و مردمی انقلاب اسلامی - که در سطح کلان قرار دارد - ختم شود، همان گونه که در گام اول تشکیل‌سازی مومنان انقلابی در عرصه حرکت‌های خودجوش فرهنگی و مردمی، - که در سطح خرد قرار داشت، - محقق گردید.

بر این اساس باید گفت **مساله کانونی** این نوشتار آن است که:

با وجود آنکه جبهه‌سازی عناصر و تشکل‌های خودجوش فرهنگی و مردمی، مصداق دفاع فرهنگی در مقابل تهاجم عظیم دشمنان به انقلاب و اصل اسلام می‌باشد و از وجوب شرعی و ضرورت عقلی برخوردار است، ولی این پدیده پیچیده اجتماعی، با خلا تئوریک و فقدان نظریه بومی و اسلامی جبهه‌سازی، مواجه است و انسداد تئوریک جبهه‌سازی، به انسداد عملی جبهه-سازی منجر گردیده است.

تلاش‌های فراوانی بدین منظور صورت پذیرفته، اما گاه ابتلاء به پارادایم غربی، گاه شکاف میان نظریه و ساحت عمل و عینیت، گاه مشکل در تصور دقیق موضوع یا تلقی دقیق مسئله و گاه کلی‌گویی، مانع توفیق نهایی این تلاش‌ها شده و در این نوشته تلاش داریم از این موانع بپرهیزیم، هر چند ادعای توفیق نهایی نداریم.

## سوالات:

مجموعه‌ای از سوالات - که به برخی از آنها اشاره می‌گردد - باید با استفاده از ترکیبی از مفاهیم جامعه‌شناختی، فلسفی و دینی، پاسخ داده شود تا جبهه‌سازی از چیستی و چرایی تا چگونگی، پاسخی شایسته بیابد و احتمالاً زمینه برای تولد نظریه‌ای که قدرت پشتیبانی نظری از جبهه‌سازی تا بسط آن به ساحت عینیت را داشته باشد، به وجود بیاید، سوالاتی مانند:

- ۱- جبهه‌سازی چیست؟
  - ۲- جبهه‌سازی چه تفاوت‌هایی با شکل‌سازی دارد؟
  - ۳- اساساً متشکل‌سازی چیست؟
  - ۴- مهم‌تر از همه، جبهه‌سازی چه چیزی نیست؟
  - ۵- آیا متشکل‌سازی سطوحی فراتر از شکل و جبهه هم دارد؟ چند سطح؟ آن سطوح چگونه قابل تعریف و تبیین هستند؟
  - ۶- با چه ملاک و معیاری می‌توان این سطوح را از هم بازشناخت؟
  - ۷- چگونه می‌توان سطح رشد جبهه را به سطح رشد شکل‌ها ارتقاء داد؟ آیا دقیقاً همان مسیری که شکل‌سازی طی کرده، باید توسط جبهه‌سازی هم طی شود یا مسیر دیگری برای آن باید ترسیم نمود؟
  - ۸- آیا برای رشد مقوله جبهه‌سازی، باید همانند شکل‌سازی منتظر یک ابتلاء عظیم تاریخی باشیم تا ضرورت جبهه‌سازی را نمایان سازد و در عرصه عملی و عینی آن را به تحقق نزدیک کند، یا می‌توان جبهه‌سازی را تسهیل و تسریع و کم‌هزینه نمود؟
  - ۹- چگونه می‌توان ضرورت جبهه‌سازی را تبیین عقلی و نقلی نمود؟
  - ۱۰- جبهه‌سازی به عنوان یک پدیده اجتماعی و مربوط به علوم اجتماعی، چه مابازاء و توصیف فلسفی و چه مابازاء و توصیف دینی می‌یابد؟
  - ۱۱- در ادبیات فلسفی و دینی، جبهه‌سازی چگونه یاد شده است؟
  - ۱۲- راهبرد کانونی برای جبهه‌سازی چیست؟
  - ۱۳- چه قواعد و احکامی بر جبهه‌سازی بار می‌شود؟
  - ۱۴- آیا می‌توان مدل‌های عملیاتی و اجرایی برای جبهه‌سازی ارائه کرد؟
  - ۱۵- ساختار و تشکیلات ستاد جبهه‌ساز، متناسب با توصیف فلسفی و دینی جبهه‌سازی چه خصوصیات باید داشته باشد؟
- برای پاسخ‌گویی به این سوالات، باید در سیر عمودی به اعماق و ریشه‌ها برسیم و در بازگشت به تکیه و صورت‌بندی مورد نظر برای پاسخ‌گویی به سوالات فوق پردازیم. سوال «جبهه‌سازی»

چیست؟» در لایه‌ای عمیق‌تر بدین معناست که «متشکل‌سازی چیست؟»، کما اینکه باز در لایه‌ای عمیق‌تر، بدین معناست که اساساً «تشکیل جمع‌های انسانی و تجمع چیست؟» و «جمع چیست؟» کما اینکه باید پرسید «تجمع چه انواع دیگری دارد، که متشکل‌سازی یک نوع از آن است؟» و «سایر انواع تجمع، چه تفاوت‌هایی با متشکل‌سازی دارند؟»

## فرآیند پیدایش جمع

برای فهم معنای جمع، توجه به منشا پیدایش جمع و تحلیل فرآیند و هم‌آیند آن ضروری است. انسان در این دنیا متولد می‌شود، در حالی که نه تنها جمع را نمی‌فهمد، بلکه حتی دریافتی از «دیگری» نیز ندارد. البته انسان قبل از «دیگری» دریافتی از خداوند متعال و خود دارد، ولی اولین دریافت نوزاد از «دیگری» هنگامی است که قدرت فهم مادر را می‌یابد و دومین دریافت معمولاً با فهم پدر حاصل می‌گردد. درک و ارتباط با این دو «دیگری» مایه «انس» و آرامش نوزاد است و «دیگران» دیگر برای او «بیگانه و غریبه» محسوب می‌شوند و در کنار آنها احساس «وحشت و اضطراب» می‌نماید.

بنابراین دیگران دو دسته‌اند، دیگرانی که مایه آرامش‌ند، که در ادامه امثال پدربزرگ و مادربزرگ و... به پدر و مادر اضافه می‌شوند، دیگرانی که مایه اضطراب‌ند و ارتباط با آنها به درگیری و تعارض منجر می‌گردد، مانند برادران و خواهران و دوستان و...

بر این اساس می‌توان گفت، انسان در «جهان فردی»، متولد می‌شود و به تدریج و با به وجود آمدن زمینه‌هایی وارد «جهان ارتباط جمعی» می‌گردد، قبل از آنکه وارد «جهان جمعی» شده باشد. اولین هویت جمعی‌ای که در این فرآیند، به وجود می‌آید، هویت جمعی خانوادگی می‌باشد. در این فرآیند از آن نقطه‌ای که فرد، موفق می‌شود میان تعدد و کثرت پدر و مادر، برادران و خواهران، منخرج مشترکی بیابد و خود را در آن منخرج مشترک احساس نماید، ورود به «جهان جمعی» رخ داده است. به تعبیر دیگر هنگامی که کودک توانست خود را در «وجه جامع» و «جهت وحدتی»

از اعضای یک خانواده ببیند و احساس نماید، جمع شکل گرفته و جامعه‌ای کوچک به وجود آمده است.

در جهان فردی، وحدت حاکم است و وحدت آن، ناشی از وحدت و بساطت حقیقی نفس و کثرت آن ناشی از کثرت اعتباری قوای نفس می‌باشد. در جهان ارتباط جمعی، فرد با کثرت «دیگران» مواجه می‌گردد و وحدت مطلوب در این جهان، نه مانند جهان فردی، به تنهایی ناشی از وحدت حقیقی نفس است، بدان دلیل که پای «دیگران» به درون فرد باز شده و کثرت حقیقی شده، و نه مانند جهان جمعی، به تنهایی ناشی از ایجاد یک کل و هویت جدید جمعی است، بدان دلیل که هیچ هویت جدیدی به وجود نیامده است. در جهان ارتباط جمعی، وحدت از سویی - چون هنوز کار فردی در حال انجام است، - ناشی از وحدت حقیقی نفس است و از سوی دیگر، - که متوجه «دیگران» است - ناشی از وحدت طرف ارتباط یا الگوی وحدت دوگانه یا چندگانه مکمل می‌باشد. در جهان جمعی نیز وحدت، نه ناشی از وحدت حقیقی نفس است و نه ناشی از الگوی وحدت دوگانه یا چندگانه مکمل، بلکه وحدت ناشی از ایجاد هویتی جدید و یک کل نوین است. در واقع یک موجود جدید به نام موجود جمعی متولد می‌شود، وحدت موجود جدید، بر کثرت اجزاء سایه می‌افکند و آنان را به وحدت می‌رساند.

### نقطه هم آیش جمع

سیر در سه جهان فردی، ارتباط جمعی و جمعی و نیز سیر از وحدت به کثرت، به چه نقطه‌ای ختم می‌گردد؟ انتهای این سیر کجاست؟ در پاسخ باید گفت حرکت به سوی جهان جمعی، مقاطعی دیگر را نیز طی می‌کند و نهایتاً به جهان فردی و خداوند متعال ختم می‌گردد. به تعبیر دیگر سیر ابتدا از وحدت به کثرت است و سپس باز از کثرت به وحدت.

فرد که سیر از خداوند متعال و «خود» را آغاز کرده بود و با قرار گرفتن در جهان ارتباط جمعی، با «دیگری اول»، «دیگری دوم»، «دیگران معارض» و «دیگران غیر معارض» مواجه شده بود و نیز از مقطعی با احساس هویت جمعی، وارد جهان جمعی گردیده بود، در دوران نوجوانی در



مقطع خاص دیگری قرار می‌گیرد و جهان جمعی برای او شدت می‌یابد. در این دوره «خود» برای فرد بازتعریف می‌شود و آن هم لزوماً در ارتباط با خداوند متعال و هم زمان با این تعریف، احساس عبور از «خود» به سوی یک «دیگری» در فرد شکل می‌گیرد. می‌خواهد «خود» را فدای «دیگری» بکند. تا این مقطع غلبه با «خودیت» است، ولی از این دوره غلبه دادن «دیگری» بر «خود» آغاز می‌گردد. فرزندان، «دیگری»های بعدی هستند که باز انسان، می‌خواهد فدای آنان شود.

با افزوده شدن «دیگران» مومن به زندگی فرد، به تدریج و حسب توصیه اسلام عزیز، ایثار به مومنین متناسب با مراتب ایمانی‌شان، رخ می‌نماید و ترجیح «کثرات بیرونی» بر «وحدت خود درونی» جلوه‌ای دیگر می‌یابد. در این مقطع «خود مومن»، «دیگران مومن» را بر خود مقدم می‌دارد و این را تمرینی برای مقدم داشتن «تنها دیگری مومن» یعنی امام و ولی، بر «خود» قرار می‌دهد. بدین ترتیب از ترجیح نسبی حیوانی و انسانی همسر و فرزندان بر «خود» و نیز ترجیح نسبی «دیگران» مومن بر «خود»، به ترجیح مطلق «تنها دیگری ولی» بر «خود» و «دیگران» می‌رسد و کل این سیر او را آماده می‌کند تا به ترجیح مطلق «خداوند متعال» بر «خود»، «دیگران» و کل موجودات برسد.

بنابراین در آغاز این سیر نقطه وحدت روی خداست، بعد روی خود، از نقطه‌ای کثرت به وجود می‌آید، وحدت روی الگوها قرار می‌گیرد. هر جا الگوی وحدت متناسب و مطلوبی هست، «آرامش و تکامل» به بار می‌آید و هر جا الگوی وحدت متناسب و مطلوبی وجود ندارد، «ناآرامی، تعارض و ضایع شدن» رقم می‌خورد. وحدت باز از الگوها می‌گذرد تا به نقطه وحدت در وجود امام می‌رسد و سپس باز خود خداوند متعال.

## انواع جمع

جمع و گروه‌های اجتماعی را بر اساس این که به چه میزان خداوند متعال در ساختار تکوینی در تشکیل آن دخالت داشته باشد یا انسان در ساختار تکلیفی، در آن دخالت نماید، به دو دسته

تقسیم نمود. گروه و جمع طبیعی خداساز و گروه و جمع مصنوعی انسان‌ساز. گروه‌های طبیعی خداساز، گروه‌هایی هستند که در سیر طبیعی که خداوند متعال برای انسان‌ها جعل فرموده، شکل می‌گیرند و عموماً به صورت قهری در مسیر زندگی آدمی قرار دارند، مانند گروه خانواده و... . در مقابل، گروه‌های مصنوعی انسان‌ساز قرار دارد که در سیر زندگی انسانی با اختیار و انتخاب آدمی، شکل می‌گیرند و زمینه طبیعی مستقیمی برای تشکیل آنها وجود ندارد. در واقع نیازهای متنوع انسان‌ها در طول زندگی و مصالحی که انسان‌ها درصدد تامین آن هستند، مبدا شکل‌گیری این گروه‌ها قرار می‌گیرند. گروه‌هایی مانند گروه همکاران، گروه دانش‌آموزان، گروه دانشجویان، گروه دوستان و... .

با زبان مفاهیم فلسفی وحدت و کثرت، می‌توان گفت صدق جمع واحد بر مجموعه‌ای از انسان‌ها که تشکیل دهنده یک گروه خواهند بود، بدان معناست که کثرت افراد، بر محور وحدتی، به یگانگی نوینی دست یافته و علاوه بر هویت فردی افراد، یک هویت جمعی نوین نیز پدید آمده است.

بنابراین هر جمع شدنی، در گرو الگویی از وحدت است که بتواند کثرات آن مجموعه را بر محور خود، به یگانگی برساند. جمع در واقع مصداق «وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت» می‌باشد. الگوی وحدت ارائه یک هیات ترکیبی است که چگونگی آرایش اعضای مجموعه را تعیین می‌کند.

نکته بسیار مهمی که باید بدان توجه داشت این است حسب تفاوت گروه‌ها، در جنس، نوع، ویژگی‌ها، عرصه‌ها و... الگوی وحدت مطلوب نیز باید متفاوت باشد. بر این اساس باید گفت الگوی وحدت مورد نیاز برای شکل‌گیری گروه‌های طبیعی، متفاوت با الگوی وحدت مورد نیاز برای شکل‌گیری گروه‌های مصنوعی می‌باشد. این تفاوت‌ها را به شرح زیر می‌توان بیان داشت:

۱- الگوی وحدت در گروه‌های طبیعی، با مبدایت خداوند متعال، و توسط او طراحی و تعبیه گردیده، و فعل خداست. این در حالی است که الگوی وحدت مطلوب در گروه‌های مصنوعی، با مبدایت انسان و توسط او باید طراحی و تعبیه گردد و لذا فعل انسانی می‌باشد.

۲- بدان دلیل که فاعل الگوی وحدت در گروه‌های طبیعی خداست، الگوی وحدت به صورت قهری و جبری شکل می‌گیرد و انسان با وجود مختار بودن، کمترین دخالت را در شکل‌گیری این وحدت بر عهده دارد. این در حالی است که فاعل الگوی وحدت در گروه‌های مصنوعی انسان است و قاعدتاً الگوی وحدت باید به صورت اختیاری شکل بگیرد و نقش انسان در آن، بسیار پررنگ است.

۳- چون خداوند به عنوان خالق و قادر متعال، مبدا و فاعل الگوی وحدت در کثرات انسانی در گروه‌های طبیعی است، امکان طراحی و تعبیه الگو در ساختار تکوینی را داشته است. لذا الگوی وحدت مطلوب در گروه‌های طبیعی عمدتاً با محوریت ایجاد نیاز یا جاذبه یک طرفه یا متقابل، در ساختار تکوینی محقق گردیده است. در حالی که انسان به دلیل فقدان عنصر خالقیت نسبت به انسان‌های دیگر و فقدان عنصر قادریت نسبت ساختار تکوینی، نمی‌تواند از امکان تکوینی ایجاد نیاز یا جاذبه یک طرفه یا متقابل بهره‌برد. بنابراین هر چند انسان می‌تواند از الگوی وحدت مطلوب که در گروه‌های طبیعی، به کار گرفته شده، الهام بگیرد ولی در عین حال باید برای ایجاد الگوی وحدت مطلوب در گروه‌های مصنوعی، از امکان‌های دیگر بهره‌برد. به این امکان‌ها در ادامه پرداخته خواهد شد.

۴- الگوی وحدت مطلوب در گروه‌های طبیعی، محفوف به دو فعل می‌باشد، یکی فعل پیشین الهی در طراحی و تعبیه این الگو که قبل از جعل و تاسیس گروه قرار دارد. دومی فعل پسین انسانی در قرار گرفتن در داخل آن الگوی طراحی شده که در واقع بعد از جعل و تاسیس گروه قرار دارد.

در مقابل در گروه‌های مصنوعی، الگوی وحدت مطلوب نیز هر چند محفوف به دو فعل است، اما هر دو فعل، فعل انسانی می‌باشد. بدین ترتیب که هم فعل پیشین ماقبل تاسیس گروه مصنوعی، فعلی انسانی است و هم فعل پسینی ما بعد تاسیس گروه.

بنابراین در گروه‌های طبیعی باید دید فعل اولیه خداوند متعال چه بوده و سپس فعل ثانویه انسانی را در حداکثر هماهنگی نسبت به آن قرار داد. اما در گروه‌های مصنوعی باید دید فعل اولیه انسانی در چه صورتی می‌تواند مبدا شکل‌گیری مطلوب الگوی وحدت میان کثرات انسانی

قرار گیرد و سپس باید دید فعل ثانویه انسانی در چه صورتی می‌تواند در حداکثر هماهنگی نسبت به فعل اولیه انسانی، قرار گرفته و تامین کننده اهداف مورد نظر باشد.

۵- شکل‌گیری گروه‌های طبیعی، به دلیل قرار گرفتن در شیب طبیعت، روان و آسان و تشکیل گروه‌های مصنوعی، به دلیل قرار گرفتن در سربالایی غیر طبیعی، سخت و طاقت فرساست. در عین حال اگر یک گروه مصنوعی، بتواند با اتکاء به نظریه مشروعیت‌آفرین و تجربه‌های مترکم اجتماعی، تثبیت شده و استمرار تاریخی بیابد، می‌تواند جریان حیات خود را از دشواری و سختی، خارج نماید.

۶- خداوند متعال با استفاده از یک اصل و از دو سو، ساماندهی گروه‌های طبیعی را به انجام رسانده است. از سویی به تعبیه و ایجاد نیاز متقابل در ساختار تکوینی پرداخته و از سویی دیگر توصیه‌ها و دستورات تشریحی متناسب با ساختار تکوینی ارائه نموده است. از سویی کودک به پدر و مادر نیاز دارند و از سوی دیگر در کهنسالی، رسیدگی به پدر و مادر واجب فقهی و حقوقی است. در این ساماندهی اصل «مکملیت» به صورت بنیادین وجود دارد. تعبیه نیازها در ساختار تکوینی، موجب ایجاد «نقش»ها گردیده و مکمل بودن نقش‌ها نسبت به یکدیگر به انتظام گروه‌ها انجامیده است.

از این روست که فرزند یک خانواده تا هنگامی که در جایگاه فرزندی خانواده قرار دارد، هر چه بهتر و بیشتر به ایفای نقش پردازد، تعارضی با نقش سایر اعضای خانواده مانند پدر و مادر به وجود نخواهد آمد. در واقع تقویت کثرت فردی یعنی فرزند، نه تنها به تضعیف وحدت جمعی، منجر نمی‌گردد بلکه حتی آن را تقویت نموده و به استحکام آن می‌انجامد.

این در حالی است که در گروه‌های مصنوعی، به دلیل آنکه طراح خداوند متعال نیست، خود انسان‌ها باید به طراحی و استحکام‌بخشی پردازند. لذا اینکه ضعف و قوت کثرت انسانی و ضعف و قوت وحدت جمعی در چه نقطه‌ای باید تنظیم شوند، تا به تعارض نینجامد و تامین اهداف فردی و جمعی را مختل نکنند، کاملاً وابسته به طراحی انسانی در فعل اولیه پیشین می‌باشد.

## چیستی متشکل سازی

با بیان انواع جمع، زمینه برای تعریف و پرداختن به چیستی متشکل سازی فراهم شده است. بر این اساس می توان متشکل سازی را تشکیل گروه های مصنوعی انسان ساز در قالب سازمان یافتگی رسمی و نظم تعریف شده قلمداد کرد. اینک پرسش کانونی این است که الگوی وحدت مطلوب برای متشکل سازی چه الگویی است؟ به تعبیر تسامحی نفس جمع و کار جمعی که عنصر وحدت بخش به کثرات انسانی در جهان جمعی است، چیست؟

آیا عمل مشترک و مشابه، برای تامین این وحدت کافی است؟ آیا زمان مشترک و تاریخ مشترک یا مکان مشترک و جغرافیای مشترک، می توانند تامین کننده این وحدت باشد؟ آیا وحدت در معرفت ناظر به کار و نظریه پشتیبان کار، برای این منظور کافی است؟ آیا مقصد و مقصود مشابه، هدف و غایت مشترک باید محور وحدت باشد، یا مبنا و مبدا مشابه یا آثار و محصولات مشابه باید محور قرار گیرد؟ آیا وحدت در انگیزه و ایمان یا وحدت بصیرت اجتماعی و تاریخی، می تواند محور باشد یا باید وحدت در موضوع و قلمرو موضوعی، یا وحدت در ساختار تشکیلاتی را محور وحدت قرار داد؟ آیا منبع مالی و اقتصادی مشترک و واحد، می تواند تامین کننده وحدت مورد نظر برای متشکل سازی باشد؟ آیا ایجاد فضای واقعی یا مجازی مشترک و اشتراک گذاری عملکردها، تامین کننده وحدت مقصود خواهد بود؟ آیا ساماندهی کثرات بر محور شعار مشترک، می تواند این نقش را ایفاء نماید؟ آیا ایجاد ارتباط میان کثرات انسانی و شبکه سازی آنها، می تواند محور وحدت قرار گیرد؟ آیا امر و دستور چه از ناحیه ولایت فقیه و چه دیگری از علماء و سرداران جهاد فرهنگی، می تواند محور وحدت باشد؟ آیا منصب و جایگاه مدیریتی و حقوقی یا نهادسازی مدیریتی و حقوقی و تاسیس سازمان یا سازمان هایی، می تواند تامین کننده وحدت مقصود باشد؟

در پاسخ اجمالی باید گفت پاسخ همه این سوالات منفی است. هیچ کدام از این مولفه ها، عنصر کانونی تامین کننده الگوی وحدت در متشکل سازی و محور وحدت در تشکیل گروه های مصنوعی نیست.

. آن عنصری که در نقطه کانونی، تامین کننده یکپارچگی و وحدت لازم برای تبدیل کثرات اجزاء و اعضاء به جمع واحد می باشد، عبارت است از: «**طرح کلان واحد و مشترک**». این عنصر، کانونی ترین عنصری است که کثرات انسانی را حول محور خود، به جمع واحد تبدیل می کند. طرح کلان واحد و مشترک است که موجب می گردد عمل عده ای از افراد، در یک کل قرار گیرند و عمل هر یک به تنهایی، **ناتمام** و ناقص جلوه نماید.

مهمترین عنصری که از عنصر طرح کلان واحد و مشترک زاده می گردد و کثرت همه عناصر دیگر را به وحدت می رساند، اصل «**مکملیت**» است. تا وقتی طرح کلان واحد و مشترک در کار نیست، «**استقلال**» و «**انفصال**» همه عناصر دیگر محفوظ است. و با وجود طرح کلان واحد و مشترک، اصل «**مکملیت**» و «**اتصال**» میان همه عناصر کثیر، به وحدت و یکپارچگی می انجامد. بنابراین باید گفت الگوی وحدت مطلوب در سطح گروه های مصنوعی، «**طرح کلان واحد و مشترک**» همراه با «**اصل مکملیت**» می باشد و بر این اساس می توان باز متشکل سازی را «**ایجاد هماهنگی و یکپارچگی میان کثرات انسانی، برای ایجاد آثار تصاعدی کار جمعی، جهت تحقق اهداف، بر محور الگوی وحدت مطلوب و متناسبی که براساس یک طرح کلان واحد و مشترک شکل می گیرد و متکی بر اصل مکملیت قوام می یابد**» تعریف نمود.

اما طرح کلان واحد و مشترک چیست؟ مقصود از طرح کلان این نیست که یک طراحی ذهنی در فضای انتزاعی صورت پذیرد یا یک طراحی روی کاغذ ترسیم شود، بلکه مقصود آن است که با تعیین دقیق یک نقطه یا طیفی از نقاط به عنوان هدف و مقصود، و نیز با برشماری موجودی عینی و واقعی، بهترین ترکیب و چیشی که می توان از مجموعه موجودی عینی در نظر گرفت، به کار گرفته شود، تا آن مقصود در حداکثر ممکن تامین گردد. بنابراین مقصود از طرح کلان یک طراحی توامان در ساحت ذهنیت و عینیت می باشد و لزوماً باید ماهیت انضمامی داشته باشد.

## **انواع متشکل سازی**

متشکل سازی می توان را در سه نوع، تقسیم بندی کرد:

سطح اول، که می‌توان آن را سطح خرد دانست، سطح تشکیل‌سازی است. سطح دوم، که می‌توان آن را سطح کلان به شمار آورد، سطح جبهه‌سازی می‌باشد که البته در این سطح - آنچنان که توضیحش خواهد آمد - جبهه به معنای خاص مورد نظر است. سطح سوم، که می‌توان آن را سطح فراکلان نام نهاد، سطح جریان‌سازی یا جبهه‌سازی می‌باشد که البته در این سطح - آنچنان که توضیحش خواهد آمد - جبهه به معنای عام مورد نظر است.

اما سوال اساسی آن است که بر اساس چه معیاری این سه سطح برای انواع متشکل‌سازی ارائه شده است؟

در این زمینه یک تلقی این است که این سطوح متناسب با تعداد افراد عضو گروه، تعیین می‌گردد. از این رو برخی در تعیین مقصود، تصریح نموده‌اند که شکل پدیده‌ای است که «تعداد اعضای آن محدود بوده، ارتباط اعضا با یکدیگر مستقیم و بدون سلسله مراتب سازمانی مرسوم باشد.» این تلقی، یک تلقی ساده‌انگارانه، سطحی و نادرست می‌باشد. چراکه در عالم واقعیت از سویی می‌توان تشکلهایی یافت که تعداد اعضای آن، بسیار فراوان هستند، و از سوی دیگر می‌توان جبهه‌هایی یافت که تعداد اعضایشان از آن تشکلهای کمتر می‌باشد.

بنابراین تعداد اعضای یک تشکل، حد و سقف ندارد، کما اینکه تعداد اعضای یک جبهه و جریان نیز. البته تشکیل‌سازی، متناسب با افزایش تعداد اعضای تشکل، سخت‌تر خواهد شد و جبهه‌سازی و جریان‌سازی راحت‌تر.

معیار تمییز سطوح سه‌گانه، میزان تراکم سازمان‌یافتگی و سختی و انجماد یا نرمی و انعطاف آن می‌باشد. با بیان یک مثال به تبیین این مطلب می‌پردازیم:

ماده در سه شکل جامد، مایع و گاز وجود دارد. تفاوت این سه شکل، احیاناً در تفاوت تعداد مولکول‌های مقدار مشخصی از ماده نیست که مثلاً یک سانتی‌متر مربع از یک ماده، در هنگامی که به شکل جامد است، ۱۰ مولکول داشته باشد، هنگامی که تبدیل به مایع می‌شود، ۱۰۰ مولکول داشته باشد و هنگامی که به گاز تبدیل می‌گردد، دارای ۱۰۰۰ مولکول باشد. تفاوت میان این سه حالت، تنها در میزان فاصله مولکول‌های ماده از یکدیگر است. بر این اساس اگر اتصال میان مولکول‌ها زیاد باشد و آنها سفت و سخت به هم چسبیده باشند و تراکم میان آنها بالا باشد، ماده

در حالت جامد قرار می‌گیرد. اگر اتصال میان مولکول‌ها کمتر شود و از تراکم کمتری برخوردار باشند، ماده در حالت مایع قرار می‌گیرد. و اگر اتصال میان مولکول‌ها، به شدت کم شود و از تراکم بسیار کمتری برخوردار شوند، ماده در حالت گاز قرار می‌گیرد.

با استفاده از این مثال باید گفت، گاه گروه مصنوعی انسان‌ساز برخوردار از سازمان‌یافتگی، به سختی و با تراکم بالا، اجزا و اعضای گروه را به هم متصل نموده، که در این حالت تشکل شکل خواهد گرفت. گاه سختی و انجماد کاهش می‌یابد، نرمی و انعطاف دیده می‌شود و تراکم میان اجزاء و اعضای گروه نیز کمتر می‌گردد، که در این حالت جبهه (به معنای خاص) شکل خواهد گرفت. و گاه سختی و انجماد از بین می‌رود و تبدیل به نرمی و انعطاف می‌شود و تراکم نیز به حداقل ممکن می‌رسد، که در این حالت جریان (یا جبهه به معنای عام) شکل خواهد گرفت.

بر این اساس باید گفت معیار تمییز سطوح سه‌گانه متشکل‌سازی، تعداد افراد و اعضا نیست، بلکه نوع و کیفیت اتصال و ارتباط و سازمان‌دهی می‌باشد. به تعبیر دقیق‌تر سختی و سفتی اتصال و تراکم بالا میان اعضای مجموعه، تشکل‌ساز، نیمه سخت و نیمه نرم بودن اتصال، و تراکم میانی داشتن اعضای مجموعه، جبهه‌ساز (در معنای خاص) و نهایتاً نرم و منعطف بودن اتصال و تراکم اندک داشتن اعضای مجموعه، جریان‌ساز و جبهه‌ساز (در معنای عام) می‌باشد.

آنچه به زبان جامعه‌شناختی بیان شد، با زبان فلسفی وحدت و کثرت نیز قابل بیان است. بدین ترتیب که هر چه وحدت حاکم بر گروه، شدیدتر باشد، گروه به سمت تشکل شدن سوق یافته و هر چه کثرت موجود در گروه، شدیدتر باشد، گروه به سمت جریان شدن متمایل شده است. به تعبیر دیگر وحدت شدید و کثرت رقیق، تشکل‌ساز، وحدت رقیق و کثرت شدید، جبهه‌ساز و وحدت رقیق‌تر و کثرت شدیدتر، جریان‌ساز می‌باشد.

به بیان دیگر می‌توان گفت:

۱- کار فردی که در جهان فردی قرار داشت، از وحدت بسیار بالا و کثرت بسیار پایین برخوردار بود. چون وحدت نفس حقیقی بود و کثرت قوای آن اعتباری.

۲- کار فردی-جمعی که در جهان برزخی ارتباط جمعی قرار داشت، از وحدت بالا و کثرت پایین برخوردار بود. چون در این جهان دیگران وارد شده بودند و کار فردی-جمعی متوجه آنان شده



بود، بنابراین کثرت قوت یافته بود و وحدت، کمی تضعیف شده بود. بنابراین وحدت حقیقی نفس، تامین کننده شدت وحدت بود، ولی حقیقی شدن کثرت در این جهان، یعنی «دیگران»، موجب تضعیف وحدت و تشدید کثرت گردیده بود.

۳- کار جمعی که در جهان جمعی قرار دارد، آن هنگام که در اولین سطح از گروه‌های مصنوعی انسان‌ساز برخوردار از سازمان‌یافتگی قرار می‌گیرد، یعنی در سطح تشکل، از وحدت نسبی بالا و کثرت نسبی پایین برخوردار می‌باشد. و این به الگوی وحدت به کار رفته باز می‌گردد که وحدت را قوی و کثرت را ضعیف، ترکیب‌بندی نموده و آرایش داده است.

۴- کار جمعی که در جهان جمعی قرار دارد، آن هنگام که در دومین سطح از گروه‌های مصنوعی انسان‌ساز برخوردار از سازمان‌یافتگی قرار می‌گیرد، یعنی در سطح جبهه، از کثرت بالا و وحدت پایین برخوردار می‌شوند. در واقع اقتضای این سطح این است الگوی وحدت به نحوی طراحی شود که کثرت‌های حقیقی، نسبت به سطح قبل، تشدید شوند و وحدت تضعیف.

۵- کار جمعی که در جهان جمعی قرار دارد، آن هنگام که در سومین سطح از گروه‌های مصنوعی انسان‌ساز برخوردار از سازمان‌یافتگی قرار می‌گیرد، یعنی در سطح جریان، از کثرت بسیار بالا و وحدت بسیار پایین، برخوردار می‌شوند. در واقع اقتضای این سطح آن است که الگوی وحدت به نحوی طراحی گردد که کثرات بسیار شدید، در کنار وحدت بسیار ضعیف، ترکیب یابند.

به این پاسخ ممکن است اشکالی وارد گردد و آن اینکه، حسب این بیان، وحدت در سطح تشکل باید قوی‌تر از وحدت در سطح جبهه و جریان باشد، این در حالی است که گاه جبهه‌هایی را می‌توان یافت که از شدت وحدت بسیار بالایی برخوردار هستند و در مقابل می‌توان تشکل‌هایی را یافت که از این شدت وحدت برخوردار نیستند.

در پاسخ به این اشکال باید گفت کیفیت اتصال در امر متشکل‌سازی و در تشکل‌سازی، جبهه-سازی و جریان‌سازی، جسمی دارد و روحی، یا ظاهری دارد و باطنی. آنچه به تشکل یا جبهه یا جریان، ماهیت می‌بخشد، کیفیت اتصال ظاهری و جسمی می‌باشد. به تعبیر دیگر آنچه یک تشکل یا جبهه یا جریان را به وجود می‌آورد، کیفیت اتصال میان اجزاء و اعضا یا به تعبیری شدت و ضعف وحدت، در بعد ظاهری و جسمی می‌باشد.

لذا همان گونه که تعیین و تشخیص انسان، در این عالم به جسم اوست و اگر انسانی از جسم برخوردار نباشد، فقط با روحش در این دنیا به رسمیت شناخته نمی‌گردد و هویتی نمی‌یابد، گروه‌های مصنوعی نیز، با ظاهر و جسم‌شان، تعیین و تشخیص می‌یابند و اگر گروهی چه تشکل، چه جبهه و چه جریان، از تجسد و تجسم برخوردار نباشد، در واقع هویت مادی قابل شناسایی نخواهد یافت و به رسمیت شناخته نخواهد شد.

بنابراین کیفیت اتصال و کیفیت وحدت در بعد جسدی و جسمی و مادی است که معیار تمییز سطوح سه‌گانه متشکل‌سازی قرار می‌گیرد. و این فرض قابل تحقق یا تحقق یافته‌ای است که شدت اتصال و شدت وحدت روحی و باطنی در جبهه‌ای، از شدت اتصال و شدت وحدت جسمی و ظاهری تشکلی بالا باشد، در عین حال که شدت اتصال و شدت وحدت جسمی‌اش، لاجرم باید از تشکل پایین‌تر باشد.

بنابراین باید مراقبت کرد شدت اتصال و شدت وحدت جبهه در بعد ظاهری و مادی به سطح تشکل نرسد که مانع ایجاد جبهه یا مضر به حال جبهه ایجاد شده، است ولی ایجاد شدت اتصال روحی و وحدت باطنی که در احساس هویت جمعی نمایان می‌گردد، قطعاً مطلوبیت دارد. عدم رعایت نقطه تعادل در تنظیم شدت اتصال و شدت وحدت، در جسم تشکل، جبهه و جریان، مانع ایجاد یا موجب تضعیف سه‌گانه متشکل‌سازی می‌گردد و متقابلاً تلاش برای تقویت شدت اتصال و شدت وحدت در روح تشکل، جبهه و جریان، باعث ایجاد یا موجب تقویت سه‌گانه متشکل‌سازی می‌باشد.

به این نکته هم باید توجه داشت که گروه‌های مصنوعی در دو سو میان گروه‌های طبیعی محصورند، از سویی کوچکترین گروه طبیعی یعنی خانواده و از سویی دیگر بزرگترین گروه طبیعی یعنی جامعه. در این میانه، سه سطح قابل شناسایی برای گروه‌های مصنوعی، وجود دارد. به تعبیر دیگر در این میانه، تنها گنجایش به وجود آمدن سه سطح از گروه‌های مصنوعی وجود دارد، گروه‌های مصنوعی سخت، نیمه‌سخت و نیمه‌نرم و نرم. یا گروه‌های مصنوعی با وحدت بسیار شدید و کثرت بسیار رقیق، با کثرت شدید و وحدت رقیق و با کثرت بسیار شدید و وحدت بسیار رقیق.

نکته دیگر آنکه هر یک از سطوح سه‌گانه تامین‌کننده مصالحی مخصوص به خود هستند. و به تعبیر دیگر هر یک از سطوح سه‌گانه آثار تصاعدی کار جمعی را در افقی خاص، محقق می‌سازند. از این رو مصادره هر سطح به نفع سطحی دیگر، نه به مصالح سطح باقی مانده می‌افزاید و نه مصالح سطح از دست رفته را تامین خواهد کرد. از این رو برای تامین حداکثری مصالح، هر سه سطح باید مورد توجه قرار گیرد. لذا ضعف شکل‌ها، با جبهه سازی جبران نمی‌شود و ضعف جبهه‌ها، با جریان‌سازی. به تعبیر دیگر در هر سه نوع اتصال و وحدت، مصالحی وجود دارد که با فقدان یکی، به وسیله آن دو دیگری، آن مصالح قابل استیفاء نیستند.

### **جبهه‌سازی چه چیزی نیست؟**

در این بخش سوالاتی طرح می‌گردد. طرح سوالات برای این است که از سویی چه نیستی جبهه‌سازی طرح شود و از سوی دیگر نگرش‌ها، باورها و اقدامات نادرست در ساحت جبهه‌سازی، بیان شده و نفی گردد و از سوی سوم با توجه به مطالب ارائه شده در فصل‌های قبل پاسخ برخی سوالات در اذهان تداعی شود و زمینه برای پاسخ به سایر سوالات در گفتارهای آتی فراهم آید:

آیا جبهه‌سازی، انحلال شکل‌های موجود و ایجاد یک شکل بزرگتر و فراگیر است؟ آیا جبهه‌سازی، قاعدتاً باید منجر به تضعیف شکل‌ها و تقویت جبهه گردد؟

چرا توفیقات ما در جبهه‌سازی، چشم‌گیر نیست؟ آیا ضعف جبهه‌سازی ما به ضعف در توان مالی یا رسانه‌ای یا... باز می‌گردد؟ آیا ضعف جبهه‌سازی به ضعف در نظریه‌های اسلامی یا دانش‌های اسلامی جبهه سازی باز می‌گردد؟ آیا ضعف جبهه‌سازی ناشی از ضعف دستگاه فلسفی، کلامی و منطقی ماست؟ دستگاه منطقی ما چه وضعی می‌تواند داشته باشد، که اثر آن ضعف‌های نظری و عملی در جبهه‌سازی باشد؟

چراغ خاموش بودن چه نسبتی با جبهه‌سازی دارد؟ آیا اساساً جبهه‌سازی با چراغ خاموش ممکن است؟ یا متقابلاً آیا جبهه‌سازی با چراغ خاموش، ضرورت دارد؟ به تعبیر دیگر پنهان یا آشکار

بودن جبهه‌سازی، تامین‌کننده چه مصالح یا جذب‌کننده چه مفاسدی است؟ آیا با پنهان بودن مطلق یا آشکار بودن مطلق امکان جبهه‌سازی وجود دارد؟ اگر نسبی است، با چه معیاری باید میزان پنهان بودن و آشکار بودن تعیین گردد تا جبهه‌سازی در بهترین نقطه ممکن تامین گردد. آشکار یا پنهان بودن جبهه‌سازی چگونه باید تامین شود؟ آیا در همه مراحل و در همه اقدامات باید چراغ خاموش عمل کرد؟ یا در برخی مراحل و اقدامات می‌توان و در برخی دیگر، ضروری است که با چراغ روشن جبهه‌سازی را به پیش برد؟ چراغ خاموش بودن یا نبودن جبهه‌سازی، یعنی پنهان و آشکار بودن آن، چه ارتباطی با سطوح سه‌گانه متشکل‌سازی یعنی شکل‌سازی، جبهه‌سازی و جریان‌سازی دارد؟

با افرادی که به کار و جهاد فرهنگی می‌پردازند، ولی عضو هیچ تشکلی نیستند، چه باید کرد؟ آیا باید آنان را وادار به عضویت در یک تشکل نمود؟ آیا باید زمینه عضویت او در یک تشکل را فراهم کرد؟ آیا باید او را ترغیب به تشکیل یک تشکل نمود؟ یا می‌توان به صورت مستقیم در جبهه برای او جایی باز کرد؟ به تعبیر دیگر کثرت‌ها در سطح جبهه چیستند؟ آیا تنها تشکل‌ها هستند که کثرت جبهه را تشکیل می‌دهند یا کثرت افراد نیز در داخل کثرت جبهه می‌باشد؟ جبهه‌سازی در ساحت جهاد فرهنگی، چه تفاوت‌هایی با جبهه‌سازی در ساحت جهاد نظامی دارد؟ به تعبیر دیگر الگوی وحدت مطلوب در جبهه‌سازی نظامی، چه تفاوت یا تفاوت‌هایی با الگوی وحدت مطلوب در جبهه‌سازی فرهنگی دارد؟

جبهه‌سازی در ساحت فرهنگ، چه تفاوت‌هایی با جبهه‌سازی در سایر ساحت‌ها مانند ساحت سیاسی، اقتصادی و... دارد؟ به تعبیر دیگر آیا الگوی وحدت مطلوب جبهه‌سازی در ساحت فرهنگ، متفاوت از الگوی وحدت مطلوب جبهه‌سازی در ساحت سیاست، اقتصاد و... باید باشد؟ اگر آری، چه تفاوتی میان این‌ها وجود دارد؟

آیا مصالحی که با تشکیل جبهه، باید تامین شوند، بدون تشکیل جبهه قابل تامین هستند؟ به عنوان مثال، آیا با تکثیر کمی و تقویت کیفی تشکل‌ها، می‌توان مصالح سطح جبهه‌سازی را تامین نمود؟ یا اینکه با تکثیر کمی و تقویت کیفی افراد که مشغول فعالیت فرهنگی هستند، می‌توان

مصالح مذکور را تامین کرد؟ چه ضرورتی دارد که به دنبال ایجاد یکپارچگی میان کثرت تشکل‌ها یا کثرت افراد باشیم؟

آیا جبهه‌سازی در ساحت کار جهادی، باید متفاوت از جبهه‌سازی در ساحت کار غیرجهادی باشد؟ به تعبیر دیگر الگوی وحدت مطلوب در جبهه‌سازی کار جهادی، چه تفاوتی با الگوی وحدت مطلوب در جبهه‌سازی در کار غیر جهادی و مثلاً کار مدیریتی و سازمانی خواهد داشت؟ جبهه‌سازی در ساحت مردمی، چه اقتضائاتی دارد؟ آیا جبهه‌سازی در ساحت نهادهای حاکمیتی اعم از نهادهای حاکمیتی و انقلابی و نهادهای دولتی، متفاوت با جبهه‌سازی در ساحت مردمی است؟ به تعبیر دیگر آیا الگوی وحدت مطلوب جبهه‌سازی در ساحت حاکمیتی با الگوی وحدت مطلوب جبهه‌سازی در ساحت مردمی، باید متفاوت باشد؟

آیا جبهه‌سازی در آسمان قابل تحقق است؟ اگر جبهه‌سازی نیاز به زمین دارد، آنچه تامین‌کننده زمین جبهه‌سازی است، چه چیزی می‌باشد؟

جبهه‌سازی حرکت‌های خودجوش و درون‌زا با جبهه‌سازی در حرکت‌های غیر خودجوش و برون‌زا، چه تفاوت‌هایی دارد؟ لذا باز باید دید الگوی وحدت مطلوب این دو ساحت، چه تفاوت‌هایی باید داشته باشند؟

جبهه‌سازی در عرصه جهاد فرهنگی مردمی، چه تفاوت‌هایی با تشکل‌سازی در عرصه جهاد فرهنگی دولتی دارد؟

عنصر محوری جبهه‌سازی چیست؟ به تعبیر دیگر قوام جبهه‌سازی به چه عنصری است؟ این عنصر در ساحت طراحی نظری و در آسمان ذهنیت چیست؟ این عنصر در ساحت تحقق عملی و در زمین عینیت چیست؟ آیا عنصر واسطی میان عنصر محوری در آسمان ذهنیت و زمین عینیت وجود دارد؟

آیا آگاهی همه فعالان فرهنگی چه افراد و چه تشکل‌ها، برای شکل‌دهی به جبهه ضروری است؟ آیا باید مشارکت آگاهانه و اختیاری تشکل‌ها و افراد در جبهه‌سازی را تامین کرد یا می‌توان با مشارکت اختیاری ولی احیاناً غیر آگاهانه، مشارکت افراد یا تشکل‌ها را در جبهه‌سازی جلب نمود؟

نقطه آغاز جبهه‌سازی کجاست؟ نقطه کانونی جبهه‌سازی کجاست؟ نقطه پایانی جبهه‌سازی کجاست؟ چه عنصر یا عناصری تامین‌کننده، آغاز جبهه‌سازی‌اند؟ چه عنصر یا عناصری، تامین‌کننده لوازم میانی جبهه‌سازی‌اند؟ چه عنصر یا عناصری تامین‌کننده تحقق جبهه و مشاهده آثار جبهه‌سازی می‌باشند؟

میزان آگاهی از طرح کلان واحد و مشترک، در سطح تشکل‌ها چه تفاوتی با سطح جبهه دارد؟ آیا با جهل اعضای تشکل نسبت به طرح کلان، امکان تحقق اهداف وجود دارد؟ آیا با جهل اعضای جبهه نسبت به طرح کلان، امکان دستیابی به اهداف وجود دارد؟

جبهه‌سازی چه نسبتی با دشمن‌شناسی دارد؟ آیا بدون توجه به دشمن، امکان ایجاد جبهه وجود ندارد؟ آیا جبهه ماهیت تقابلی با دشمن دارد؟ آیا ماهیت تقابلی جبهه‌سازی، جزو عناصر قوام-بخش جبهه‌سازی است یا جزو عناصر فرعی آن؟ آیا توجه به دشمن قبل از جبهه‌سازی باید انجام شود، یا بعد از جبهه‌سازی؟ به تعبیر دیگر آیا دشمن‌شناسی فرهنگی، یک فعل اولیه پیشینی است یا فعل ثانویه پسینی؟ آیا شناخت طرح کلان دشمن، مقدم بر طراحی طرح کلان جبهه است یا موخر بر آن؟

آیا جبهه‌سازی الزام به عضویت تشکل‌ها در ساختار و سازمان جبهه می‌باشد و لو با استفاده از ظرفیت تولید الزام توسط ولی فقیه و امام‌جامعه؟

آیا جبهه‌سازی، همان شبکه‌سازی است؟ آیا جبهه یک سازمان است؟ آیا جبهه یک معنا یا یک گفتمان است؟ اگر جبهه معنا و گفتمان است، نقش ستاد و سازمان جبهه‌ساز در این میان چه می‌تواند باشد؟

آیا مهندسی جبهه باید از بالا به پایین انجام شود یا از پایین به بالا؟ این مهندسی در سطح تشکل‌سازی، چگونه است؟ مهندسی از بالا چه محسناتی دارد و مهندسی از پایین چه مزایایی؟ جبهه‌سازی را از چه نقطه‌ای باید آغاز کرد؟ آیا ایجاد هدف و مقصد مشترک باید مبدا جبهه‌سازی قرار گیرد؟ یا مبنای مشترک، نقطه آغازین جبهه‌سازی باشد؟

ترسیم چشم‌اندازها، سیاست‌ها، راهبردها، ماموریت، رسالت و... جبهه‌سازی، در چه مرحله‌ای باید صورت پذیرد؟ به تعبیر دیگر ترسیم این اسناد، متوقف بر تامین چه پیش‌نیازهایی است؟ و

اگر بدون تامین آن پیش‌نیازها، به جبهه‌سازی مبادرت ورزیده شود، چه تبعاتی به بار خواهد آورد؟

طراحی ساختار تشکیلاتی جبهه‌سازی، در چه مرحله‌ای باید صورت پذیرد؟ در طراحی ساختار جبهه‌سازی، آیا باید با محوریت ابزارهای فرهنگی به طراحی پرداخت؟ یا باید موضوعات فرهنگی را محور طراحی دانست؟ آیا ابزارهایی مثل کتاب، سینما و... باید محور باشند یا موضوعاتی مثل حجاب، خانواده، تربیت و...؟

برای جبهه‌سازی، اولین اقدام کانونی و محوری چه اقدامی است؟ آیا باید به ایجاد سازمان مرکزی ستاد جبهه‌ساز به مثابه یک قرارگاه نظامی پرداخت؟ یا رصد و شناسایی تشکلهای را به انجام رساند؟ آیا برای ایجاد جبهه، کانونی‌ترین اقدام حمایت مالی است یا باید با حمایت‌های معرفتی و بصیرتی به اقدام محوری مبادرت ورزید؟ آیا جبهه‌سازی باید با کار رسانه‌ای از جمله در فضای مجازی آغاز شود؟ آیا می‌توان با به کارگیری شعار مشترک و ترویج آن، گامی به سوی جبهه‌سازی برداشت؟

بی‌توجهی به جنس و جغرافیایی که جبهه‌سازی در آن دنبال می‌شود، به چه میزان در تحقق جبهه‌سازی مانعیت ایجاد می‌نماید؟ به تعبیر دیگر به کار بردن الگوی مطلوب وحدت در سایر عرصه‌ها، مثل عرصه نظامی، سیاسی، مدیریتی، حاکمیتی و... در عرصه جبهه‌سازی جهاد فرهنگی مردمی، چه آثار و تبعاتی خواهد داشت؟

علم‌زدگی و ذهن‌گرایی به چه میزان توانسته در جبهه‌سازی مانعیت ایجاد نماید؟ آیا می‌توان توقف در ذهنیت و عدم توان عبور از ساحت ذهن به سوی عالم عینیت اجتماعی را در زمره عوامل منفی در زمینه جبهه‌سازی دانست؟ آیا می‌توان الگوی وحدت مطلوب میان کثرات ذهنی را به الگوی وحدت مطلوب میان کثرات عینی و اجتماعی تسری داد؟

افرادی که مناسب جبهه‌سازی‌اند، آیا کسانی‌اند که در ساحت ذهنیت و اندیشه توانمند هستند و شخصیت علمی به شمار می‌آیند؟ یا کسانی‌اند که در ساحت عینیت و کار، دارای توانایی هستند و جزو شخصیت‌های موفق عملی می‌باشند؟

آیا انسان‌های موفق‌تری که در ساحت کار فرهنگی فردی بوده‌اند یا در سطح تشکل‌سازی قوی عمل نموده‌اند و احیاناً تشکل یا تشکل‌هایی را تاسیس کرده‌اند یا مدیریت موفق داشته‌اند، افراد مناسبی برای سطح جبهه‌سازی هستند تا ما با شناسایی افراد موفق در ساحت تشکل‌سازی، آنان را در ساحت جبهه‌سازی هم به کار ببریم؟

آیا عدم توفیق در جبهه‌سازی، می‌تواند منتسب به ضعف‌های اخلاقی و نفسانیت‌های افراد یا تشکل‌ها باشد؟ آیا تکبر تشکل‌ها که زیر بار یکدیگر نمی‌روند، مانع ایجاد جبهه است؟ و اگر ما بتوانیم سطح خودسازی اخلاقی و معنوی را بالا ببریم، احتمالاً توفیقاتمان در جبهه‌سازی افزون خواهد شد؟

### **جبهه سازی چه چیز هست؟**

مطابق با آنچه گذشت می‌توان جبهه‌سازی را با رویکرد جامعه‌شناختی، تشکیل یک گروه مصنوعی انسان‌ساز که دارای سازمان‌یافتگی رسمی و نظم‌تعریف‌شده می‌باشد و سازمان‌یافتگی آن در سطحی میانه، به صورت نیمه سخت و نیمه نرم محقق شده باشد، تعریف نمود. کما اینکه می‌توان با رویکرد فلسفی، جبهه‌سازی را ایجاد الگوی وحدت مطلوب، میان کثرات افراد و تشکل‌ها، در سطحی میانه یعنی کثرتی شدید و وحدتی رقیق، تعریف نمود.

الگوی وحدت مطلوب در سطح جبهه‌سازی، متأثر از ویژگی‌های کثرات جبهه می‌باشد به تعبیر دیگر الگوی وحدت باید با کثرت خود متناسب باشد. آنچنان که گذشت این تناسب بدان دلیل ضرورت می‌یابد که الگوی متشکل‌سازی در سطح تشکل، جبهه و جریان علی‌رغم برخی اشتراکات، متفاوت و مختلف است. اگر این اختلاف درک نشود، با تکیه به اشتراکات، امکان تحقق متشکل‌سازی هر یک از آن سطوح، به حداقل خواهد رسید. ضرورت هماهنگی کثرت و وحدت در سطح خرد یعنی تشکل‌سازی، نیز ضرورت هماهنگی آن دو در سطح کلان یعنی جبهه‌سازی، و نیز ضرورت هماهنگی آن دو در سطح فراکلان یعنی جریان، باید مورد توجه قرار گیرد والا نه تشکلی شکل خواهد گرفت، نه جبهه‌ای و نه جریانی.



بر این اساس، کثرت‌ها در سطح تشکل، افراد هستند و الگوی وحدت مطلوب در سطح تشکل باید متناسب و هماهنگ با ویژگی‌هایی که افراد دارند، شکل بگیرد. در واقع مسئله ما در تشکل - سازی، این است که چگونه هویت فردی افراد را به یک هماهنگی و وحدت برسانیم. طبعاً ویژگی‌هایی که هویت فردی، دارا می‌باشد، به الگوی وحدت مطلوب، خصوصیتی متفاوت نسبت به دو سطح دیگر می‌بخشد.

کثرت‌ها در سطح جبهه، تشکل‌ها و افراد هستند و الگوی وحدت مطلوب، در سطح جبهه باید متناسب و هماهنگ با ویژگی‌هایی که تشکل‌ها و افراد دارند، شکل بگیرد. در واقع مسئله ما در جبهه‌سازی این است که چگونه هویت تشکیلاتی تشکل‌ها و هویت فردی افراد را به یک هماهنگی و وحدت برسانیم. طبعاً ویژگی‌هایی که هویت تشکیلاتی و هویت فردی، دارا می‌باشند، به وحدت مطلوب در این سطح، خصوصیتی متفاوت نسبت به دو سطح دیگر می‌بخشد. کثرت‌ها در سطح جریان، جبهه‌ها، تشکل‌ها و افراد هستند و الگوی وحدت مطلوب، در سطح جریان باید متناسب و هماهنگ با ویژگی‌هایی که جبهه‌ها، تشکل‌ها و افراد دارند، شکل بگیرد. در واقع مسئله ما در جریان‌سازی این است که هویت جبهه‌ای جبهه‌ها، هویت تشکیلاتی تشکل‌ها و هویت فردی افراد را به یک هماهنگی و وحدت برسانیم. طبعاً ویژگی‌هایی که هویت جبهه‌ای، هویت تشکیلاتی و هویت فردی دارا می‌باشد، به الگوی وحدت مطلوب در این سطح، خصوصیتی متفاوت نسبت به دو سطح دیگر می‌بخشد.

### **جبهه سازی چه ضرورتی دارد؟**

۱- در همه سطوح پنج‌گانه ذکر شده، یعنی کار فردی در جهان فردی، کار فردی مشترک در جهان برزخی ارتباط جمعی، کار جمعی تشکلی در جهان جمعی تشکل‌ها، کار جمعی جبهه‌ای در جهان جمعی جبهه‌ها و کار جمعی جریان‌ی در جهان جمعی جریان‌ها، آثار و مصالحی وجود دارد که مترتب بر جهان مخصوص به خود و سطح مخصوص به خود می‌باشد و با فقدان یکی از سطوح، قوت سطح دیگر نمی‌تواند جایگزین آن شده و آن را جبران نماید.

در سطح جبهه نیز، وحدت میان افراد و تشکل‌ها، موجب ایجاد آثاری اختصاصی می‌باشد که با فقدان یا ضعف جبهه، با قوت افراد و تشکل‌ها، آن آثار قابل تأمین نخواهد بود. بنابراین جبهه-سازی ضرورت دارد.

۲- اگر جبهه شکل نگیرد و افراد و تشکل‌ها متناسب با خودانگیزگی‌ها و مضامین خویش در ترکیبی بزرگ‌تر و البته متناسب با سطح جبهه، جانمایی نشوند، از سویی امکان تداخلات و تعارضات بالا می‌رود و این می‌تواند گاه به خنثی‌سازی و حتی درگیری‌های علنی و آبروبر تبدیل شود و از سوی دیگر قلوب مومنین نسبت به یکدیگر را دچار خلجاناتی بنماید.

۳- از آنجایی که غرب توانسته با اتکاء به دانش کثرت، قدرت متشکل‌سازی و جبهه‌سازی به دست آورد و در مقابل انقلاب اسلامی، با اتحاد جبهه‌ای صف‌آرایی نماید، ضرورت دارد که متقابلاً جبهه حق، با اتحاد جبهه‌ای به مواجهه با دشمن برود. بنابراین فقدان مقابله جبهه‌ای در مقابل دشمن به مثابه آن است که با تفنگ به جنگ تانک‌ها برویم یا حتی با شمشیر بخواهیم هجمه تانک‌های دشمن را دفع نماییم. البته اگر دست مومنین از تانک خالی باشد، با اتکاء به خدا، حتی با سنگ نیز می‌توان در مقابل دشمنان ایستاد و با یاری خدا حتی به پیروزی ظاهری هم رسید، اما این نصرت بدان شرط می‌رسد که حسب امر الهی، هر آنچه از استعداد و قوه در توان مومنین هست، فعال شود، آنگاه نصرت الهی هم خواهد رسید.

۴- پیرو بند قبل پیرامون عملکرد جبهه‌ای دشمن، که ضرورت عقلی عملکرد جبهه‌ای نیروهای انقلابی را اثبات می‌کرد، می‌توان از وجوب شرعی دفاع فرهنگی جبهه‌ای سخن گفت. وجوب دفاع فرهنگی جبهه‌ای ذیل عنوان فقهی وجوب دفاع و وجوب دفاع متناسب قرار دارد. از نظر فقهی هم دفاع واجب است و هم دفاع متناسب.

۵- جبهه‌سازی ضروری است، یکی هم به این دلیل که تشکیل جبهه مورد امر نائب‌المهدی علیه‌السلام و ولی فقیه زمان، حضرت امام خامنه‌ای قرار گرفته است.

۶- یکی از جهات اصلی رشد ایمانی و اسلامی مومنین، کیفیت اتصال مومنین به یکدیگر می‌باشد. به تعبیر دیگر شدت و ضعف اتصال مومنین به یکدیگر اساساً می‌تواند یکی از معیارها یا نشانه‌های ضعف یا قوت ایمان مومنین در سطح فردی و در سطح اجتماعی به شمار آید. بر این اساس

باید گفت جبهه‌سازی ضروری است، یک بار هم به این دلیل که تشکیل جبهه، نشانه‌ای عظیم از رشد مومنین در جهت ارتباط و اتصال با یکدیگر و در مقابل دشمنان اسلام می‌باشد و در مقابل ضعف در تشکیل جبهه، به هر دلیل رخ دهد، می‌تواند نشانه‌ای از نقص و ضعف ایمان مومنین به شمار آید. در حالی که اقتضای ایمان صادقانه، نزدیکی و اتصال شدید میان مومنین می‌باشد و چون جبهه‌سازی سطحی خاص از اتصال و ارتباط میان مومنین است، دست نیافتن به این سطح، نشانگر نقصی در ایمان جمعی مومنین این دوران بوده و می‌تواند در تعجیل ظهور، اثر منفی داشته باشد. حضرت امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در بخشی از نامه‌ای است که برای شیخ مفید رحمه‌الله فرستاده شده، به امر مهمی که سبب غیبت ایشان شده، اشاره می‌کنند. حضرت، تصریح می‌فرمایند که اگر اجتماعی از قلوب شیعیان در وفای به عهد وجود می‌داشت، به ملاقات مبارک ایشان نائل می‌شدند. این بیان مشعر به آن است که وفای به عهد فرد فرد شیعیان، علی‌رغم مطلوبیت، تا به اجتماع قلبی در وفای عهد منجر نگردد، تعجیل در ظهور رخ نخواهد داد. بنابراین اجتماع قلوب مومنین، در تعجیل در ظهور موضوعیت دارد و جبهه‌سازی، یکی از مصادیق، اجتماع قلوب مومنین می‌باشد.

### **جبهه‌سازی چگونه انجام می‌شود؟**

جبهه‌سازی در عرصه جهاد فرهنگی مردمی، در صورتی می‌تواند محقق گردد که بتوان آن را از آسمان ذهنیت تا زمین عینیت امتداد بخشید. بنابراین چگونگی جبهه‌سازی در ساحت نظری و چگونگی جبهه‌سازی در ساحت عملی باید تبیین گردد

چگونگی جبهه‌سازی در شاخه‌های عملی را بر چگونگی جبهه‌سازی در ریشه‌های نظری مقدم ساخته‌ایم، بدان جهت که به نظر می‌رسد در چگونگی جبهه‌سازی، سیر از زمین عینیت به سوی آسمان ذهنیت، در انتقال مطالب، مفیدتر و اوقع در نفوس باشد.

### **الف - چگونگی جبهه‌سازی در شاخه‌های علمی**

تبیین چگونگی جبهه‌سازی در شاخه‌های علمی، با بررسی تفاوت‌های موثر جبهه‌سازی در ساحت جهاد فرهنگی مردمی با سایر ساحت‌های مشابه که موجب ایجاد نگرش‌های دقیق و فنی است، پی گرفته می‌شود، کما اینکه عمل جبهه‌سازی باید مبتنی بر قواعد متناسب و اصول بنیادین صورت پذیرد و نهایتاً امتداد از آسمان ذهنیت به زمین عینیت سه سلول بنیادین، محقق گردد.

## ۱- تفاوت‌های موثر در چگونگی جبهه‌سازی

بر این اساس به ۱۰ تفاوت میان جبهه‌سازی و سایر مقولات مشابه و تفاوت‌هایی که از قیود جهاد، فرهنگ و مردم ناشی می‌شود، می‌پردازیم:

- ۱- تفاوت جبهه‌سازی با جامعه‌سازی
  - ۲- تفاوت جبهه‌سازی با تشکل‌سازی و جریان‌سازی
  - ۳- تفاوت جبهه‌سازی با تشکل‌زدایی: جبهه‌سازی به معنای تشکیل یک تشکل بزرگتر و فراگیر نیست. جبهه‌سازی نباید به تشکل‌زدایی بینجامد.
- جبهه‌سازی نباید به تضعیف تشکل‌ها بیانجامد و ایجاد یک سازمان فراگیر که به تدریج تشکل‌ها را در خود هضم می‌نماید، مطلوبیت بیابد. بلکه به عکس باید به نحوی به جبهه‌سازی پرداخت، که امکان به حداکثر رساندن ظرفیت سطح تشکل‌سازی به وجود بیاید و در کنار آن، یکپارچگی مورد نظر در سطح جبهه‌سازی نیز محقق گردد.

- ۴- تفاوت جبهه‌سازی در عرصه فرهنگی با جبهه‌سازی در عرصه نظامی
- یکپارچه‌سازی کثرت‌های نظامی، با یکپارچه‌سازی کثرت‌های فرهنگی متفاوت هستند. به دلیل تفاوت الگوی وحدت کثرات نظامی، با الگوی وحدت کثرات فرهنگی، نباید کیفیت هماهنگی کثرات حول محور الگوی وحدت در عرصه نظامی، به عرصه فرهنگی سرایت داده شود.
- ۵- تفاوت جبهه‌سازی در عرصه جهادی با جبهه‌سازی در عرصه مدیریتی. جبهه‌سازی به معنای ایجاد سازمان نیست.

- ۶- تفاوت جبهه‌سازی در ساحت فعالیت‌های مردمی، با جبهه‌سازی در ساحت فعالیت‌های حاکمیتی و دولتی
- ۷- تفاوت جبهه‌سازی در فضای مواجهه همه‌جانبه با دشمن، با جبهه‌سازی در فضای عدم مواجهه یا عدم مواجهه همه‌جانبه با دشمن
- ۸- تفاوت جبهه‌سازی حرکت‌های خودجوش، با جبهه‌سازی حرکت‌های غیرخودجوش. جبهه‌سازی نباید به نحوی باشد که جوشش درونی را از بین ببرد.
- ۹- تفاوت جبهه‌سازی در ساحت فرهنگ، با جبهه‌سازی در ساحت سیاسی و اقتصادی
- ۱۰- تفاوت جبهه‌سازی با حمایت از تشکل‌ها

## ۲- اصول بنیادین در چگونگی جبهه‌سازی

نکته کانونی در چگونگی جبهه‌سازی، تناسب الگوی وحدت مطلوب با کثرات جبهه‌سازی می‌باشد. در واقع کثرت مقصود، از ویژگی فرهنگی بودن، خودجوش بودن، مردمی بودن، اجتماعی بودن، جهادی بودن و... برخوردار است، و اگر الگوی وحدت مطلوب این ویژگی‌ها را به خود نگیرد، به رسمیت نشناسد و ارج نهد، امکان تحقق نخواهد یافت. به تعبیر دیگر باید دید در سایر ساحت‌ها - که بدان‌ها اشاره شد، - الگوی وحدت مبتنی بر چه اصولی شکل می‌گیرد و متقابلاً اگر بخواهیم الگوی وحدت مطلوب را متناسب با جبهه‌سازی در عرصه جهاد فرهنگی مردمی، شکل دهیم، چه اصولی باید مد نظر قرار گیرد.

اصولی که در ادامه ذکر خواهد شد، اصولی هستند که گاه در تلاش‌های متولیان امر جبهه‌سازی، رعایت نشده و شاید بتوان بخشی از دلایل شکل نگرفتن جبهه در عرصه جهاد فرهنگی مردمی یا ضعف این جبهه را به عدم رعایت این اصول منتسب دانست.

لیست اصول ۱۲ گانه که در عمل جبهه‌سازی به عنوان قواعد بنیادین باید مورد توجه قرار گیرد، به شرح ذیل است:

## ۵ اصل بنیادین در چگونگی جبهه‌سازی

## (مقایسه جهاد فرهنگی مردمی با جهاد نظامی)

### لیست مقایسه ای قواعد و اصول بنیادین در ساحت چگونگی جبهه سازی

اصول جبهه سازی در ساحت جهاد فرهنگی مردمی	اصول جبهه سازی در سایر ساحت ها	
اصل از پایین به بالا بودن جبهه سازی	اصل از بالا به پایین بودن جبهه سازی	۱
اصل اختیاری بودن جبهه- سازی	اصل تحمیلی بودن جبهه سازی	۲
اصل تشدید حداکثری کثرات و تضعیف حداکثری وحدت	اصل تضعیف حداکثری کثرات و تشدید حداکثری وحدت	۳
اصل درون زایی	اصل برون زایی	۴
اصل فعال بودن نقش مردم	اصل انفعالی بودن نقش مردم	۵

### ۷ اصل بنیادین در چگونگی جبهه سازی

#### (مقایسه با سایر عرصه ها)

اصل سرعت پایین	۶
اتصال نیمه نرم و نیمه سخت در جبهه سازی	۷

اصل چراغ خاموش بودن	۸
اصل ابتناء هم زمان جبهه‌سازی بر معنا- سازمان	۹
اصل توجه توأمان به اخلاق و ساختار	۱۰
اصل ماهیت پذیرنده و مطاوعه‌ای ستاد جبهه ساز	۱۱
اصل تناسب فاعلان و عاملان جبهه‌سازی با سطح جبهه‌سازی	۱۲

توضیح آنکه:

در جهاد نظامی، افراد و تشکل‌های نظامی که همان ارتش، سپاه، لشکر، تیپ، هنگ، گردان، گروهان، دسته، گروه و جوخه هستند، به وسیله ایجاد یک قرارگاه و ستاد فرماندهی، به یکپارچگی و هماهنگی مورد نیاز دست می‌یابند. ایجاد هماهنگی و جبهه‌سازی، با تکیه بر اصولی بنیادین صورت می‌پذیرد، یکی از اصول بنیادین این است که متشکل‌سازی و جبهه‌سازی از بالا به پایین صورت می‌پذیرد و باقی افراد و بخش‌ها، که در پایین قرار دارند، تنها موظف به پذیرش نقش تعریف شده برای آنها از طرف بالا، می‌باشند.

از سوی دیگر نقش تعریف شده در ستاد برای افراد و تشکل‌های نظامی، به صورت الزامی، به آنها تحمیل می‌گردد.

در متشکل‌سازی و جبهه‌سازی نظامی، کثرت افراد، جوخه‌ها، گروهان‌ها و... کمتر به رسمیت شناخته می‌شود، و وحدت فرماندهی و وحدت حاصل از ستاد و قرارگاه، با شدت شکل گرفته و از سمت بالا به پایین، تحمیل می‌گردد. بنابراین می‌توان گفت اصل سومی که در متشکل

سازی و جبهه سازی نظامی، مبنا قرار می‌گیرد، تضعیف حداکثری کثرات و تشدید حداکثری وحدت می‌باشد.

سه اصل فوق البته با غلظتی کمتر، در ساحت متشکل سازی حاکمیتی و مدیریتی نیز وجود دارد.

از این روست که در نهادهای حکومتی و حاکمیتی و نیز سازمان‌های مدیریتی، هر چه از بالا به سمت پایین حرکت می‌کنیم، حیطة اختیارات کاهش پیدا می‌کند و کثرات این عرصه یعنی افراد، نهادها و سازمان‌ها، هر چه در سطح پایین‌تری قرار می‌گیرند، نقش کمتری در تعریف نقش خود دارند. از این رو کارمند یک اداره در یک شهر کوچک یا یک روستا، هر چه توانمند باشد و ایده‌های عالی و بی‌نظیر برای افزایش کارآمدی آن نهاد و سازمان داشته باشد، خود نمی‌تواند محقق‌کننده آن ایده باشد و یا نقشی برای خود در تحقق آن ایده ایفاء نماید. تنها راه آن است که بتواند ایده را به مراکز رده بالای نهاد و سازمان برساند، تا در صورت صلاحدید، باز از بالا به پایین و به صورت تحمیلی ابلاغ گردد. لذاست که کثرت این عرصه یعنی افراد و ادارات، تضعیف می‌گردند و نقش کانونی برای مرکز و ستاد حکومتی و مدیریتی باقی می‌ماند.

از این رو باید گفت رویکرد غالب در عرصه نظامی، حکومتی و مدیریتی، غلبه وحدت بر کثرت می‌باشد. لذاست که حتی وقتی نهاد حکومتی یا سازمان مدیریتی به نقش مردم و ضرورت مشارکت آنها در اداره جامعه و مدیریت سازمان، توجه می‌نماید، باز نقشی که برای مردم تعریف می‌گردد، با کمترین مشارکت توسط مردم می‌باشد و با تعریف نقش خاص برای مردم توسط نهاد حکومتی و سازمان مدیریتی، تنها مشارکت در اجرا از مردم طلب می‌گردد.

بنابراین می‌توان گفت اصل چهارم در متشکل سازی و جبهه سازی آن هنگام که توسط نهادهای نظامی، نهادهای حکومتی و سازمان‌های مدیریتی البته در ساحت مردمی، دنبال می‌شود، اصل انفعالی بودن نقش مردم، می‌باشد.

بر اساس همین نکته، می‌توان اصل دیگری را نیز به چهار اصل فوق افزود و آن اینکه متشکل سازی و جبهه سازی در عرصه مردمی، آنگاه که جوشش درونی آنها موضوعیت می‌یابد با



هنگامی که تنها مشارکت آنها موضوعیت یافته، متفاوت است. به تعبیر دیگر جبهه‌سازی آنگاه که در عرصه‌های نظامی، حاکمیتی و مدیریتی دنبال می‌شود و هدف به صحنه آوردن مردم برای حمایت است، می‌تواند بر اصل برون‌زایی تکیه داشته باشد، بیرون از مردم، یعنی از ستاد مستقر در مقرهای نظامی، نهادهای حاکمیتی و سازمان‌های مدیریتی، طرحی بجوشد و نقش‌هایی تعریف گردد و از مردم، ایفای آن نقش‌ها مطالبه شود؛ اما هنگامی که ساماندهی جوشش‌های مردمی، موضوعیت می‌یابد، اصل درون‌زایی باید مبنای جبهه‌سازی قرار گیرد.

با توجه به آنچه گذشت باید گفت جبهه‌سازی در عرصه جهاد فرهنگی مردمی، نباید به نقض غرض بینجامد، و این در صورتی است که جبهه‌سازی تحت تاثیر فضای نظامی، حاکمیتی، مدیریتی، مبتنی بر اصول پنج‌گانه فوق، یعنی اصل از بالا به پایین بودن، اصل تحمیلی بودن، اصل تشدید وحدت و تضعیف کثرت، اصل انفعالی بودن نقش مردم و اصل برون‌زایی، انجام پذیرد. بر این اساس باید گفت **جبهه‌سازی نباید به نقض غرض بینجامد**، لذا در جبهه‌سازی در عرصه جهاد فرهنگی مردمی، نباید متولیان جبهه‌سازی، به تعریف نقش برای کثرات جبهه یعنی افراد و تشکل‌ها، بپردازند، بلکه باید با شناسایی نقشی که آنها، برای خویش تعریف کرده‌اند، در جبهه جایی برایشان باز کنند. به تعبیر دیگر ستاد و قرارگاه باید ساخته شدن جبهه به وسیله افراد و تشکل‌های خودجوش مردمی را مدیریت نماید. بر این اساس درست بر خلاف عرصه نظامی که به کثرات نظامی یعنی سرباز یا جوخه می‌گوییم، برو فلان جا بایست، فلان کار را در فلان زمان و فلان مکان انجام بده، در عرصه جبهه‌سازی جهاد فرهنگی مردمی، باید بگوییم کجا ایستاده‌ای؟ چه می‌کنی؟ بگو تا من برایت جا باز کنم. این بدان معناست که ستاد باید ظرفیت‌های خود افراد و تشکل‌ها را به مثابه مصالح جبهه‌سازی مورد استفاده قرار دهد. خود به تولید مصالح نپردازد، و مصالح تولید شده - یعنی افراد و تشکل‌ها - را مطابق نقشه، در ساختمان جبهه به کار برد.

**جبهه‌سازی نباید به نقض غرض بینجامد**، از رو این باید گفت اساساً همه تشخیص و تعیین فعالیت‌های خودجوش، که توسط افراد و تشکل‌ها انجام می‌پذیرد، به همین جوشش درونی آنهاست. اگر جبهه‌سازی به معنای جوشش ستاد باشد، و این جوشش، موجب از جوشش افتادن افراد و تشکل‌ها، گردد، نقض غرض رخ خواهد داد. ستاد درصدد بود جوشش‌های فرهنگی

مردمی را که مزیتی ایجاد کرده بودند، سازماندهی بکند، اکنون با جوشش خود ستاد، آنها از جوشش افتاده‌اند، و اساساً چیزی برای جبهه‌سازی باقی نمانده است.

بر این اساس در راستای جبهه‌سازی، به جای تعریف نقشی انفعالی و از بیرون برای کثرت‌های جبهه یعنی افراد و تشکل‌ها - که منجر به تضعیف آنان شده و با فلسفه تشکیل تشکل‌های خودجودش در تعارض بوده و ضد جبهه‌سازی است - باید نقش فعال برای آنان قائل شویم و با به رسمیت شناختن کثرت‌ها یعنی افراد و تشکل‌ها و تقویت آنان، ساختمان جبهه را مطابق با نقشه، با آجرهایی که توسط افراد و تشکل‌ها به وجود می‌آید، بسازیم.

**اصل ششم سرعت پایین جبهه سازی است، متشکل سازی و جبهه‌سازی در ساحت سیاسی و اقتصادی می‌تواند با مؤونه‌ای کم و سرعتی بالا، محقق گردد.** این در حالی است که متشکل سازی در ساحت فرهنگی، هم به مؤونه زیادی نیاز دارد و هم سرعت متناسبی باید وجود داشته باشد. **اصل هفتم، اتصال نیمه‌نرم و نیمه‌سخت در جبهه‌سازی و اتصال سخت در تشکیل سازی است.** **جبهه‌سازی نباید به نقض غرض بینجامد، و این هنگامی رخ می‌دهد که جبهه‌سازی با تشکل - سازی مشتبه گردد.** جبهه‌سازی تشکل سازی نیست. جبهه سازی تشکیل یک تشکل بزرگتر و فراگیر نیست.

بنابراین اگر کسانی به قصد جبهه‌سازی به تشکیل یک گروه مصنوعی دارای سازمان‌یافتگی رسمی روی بیاورند، اما در طراحی اتصالات میان اعضای گروه، سختی و انجماد را به کار گیرند، آنچه به وجود خواهد آمد، جبهه نخواهد بود، بلکه یک تشکل خواهد بود و طبعاً قدرت ایجاد یکپارچگی میان سایر افراد و تشکل‌ها را نخواهد داشت تا منجر به تشکیل جبهه گردد.

لذا این نادرست است که تلاش برای جبهه‌سازی به تشکل سازی ختم گردد و این هنگامی است که با قصد جبهه‌سازی، اتصالاتی سخت و با تراکم بالا در گروه به وجود بیاوریم، در این صورت حتی اگر در تشکیل این گروه موفق باشیم، جبهه شکل نگرفته و آنچه شکل گرفته را باید تشکل نامید. این پدیده یک تشکل است، حتی اگر در جذب و عضویت بخشی به تعداد فراوانی از افراد موفق بوده باشد و حداکثر باید آن را یک تشکل بزرگ به حساب آورد و نه یک جبهه. جبهه با

ایجاد پوشش نسبت به افراد و تشکل‌ها، به وجود می‌آید و باید الگوی وحدت آن و کیفیت اتصال اعضاء و اجزایش، نیمه‌نرم و نیمه‌سخت باشد.

بر این اساس گاه برخی از متولیان جبهه‌سازی، به قصد جبهه‌سازی مبادرت به تشکیل گروه‌هایی مثلاً در برخی استان‌ها یا شهرها نموده‌اند، که حسب نوع و کیفیت اتصالی که میان اعضای گروه به وجود آورده‌اند، تشکلی ساخته‌اند، اما تصور می‌کنند که در حال ساخت جبهه هستند. تلاشی که با ایجاد وحدت شدید و کثرت ضعیف در یک مجموعه و لو مجموعه‌ای بزرگ و مثلاً در سطح یک شهر یا استان یا حتی کشور، همراه باشد، تشکل‌سازی است نه جبهه‌سازی و آثار جبهه‌سازی را هم نخواهد داشت.

**اصل هشتم، اصلی بسیار راهبردی و تعیین‌کننده است. در جبهه‌سازی باید اصل چراغ خاموش بودن مبنای عمل قرار گیرد.** چراغ خاموش بودن کنایه‌ای از پنهان بودن و در مقابل چراغ روشن بودن، کنایه‌ای از آشکار بودن می‌باشد. چراغ خاموش و پنهان بودن و چراغ روشن و آشکار بودن، پدیده‌ای نسبی بوده و با تعلق گرفتن به متعلق‌هایش، معانی متفاوت و احکامی مختلفی می‌یابد.

تشکل، جبهه و جریان جسمی دارند و روحی، ظاهری دارند و باطنی. جسم و ظاهر تشکل، آشکار است، جسم و ظاهر جبهه، نیمه‌پنهان و نیمه‌آشکار و جسم و ظاهر جریان، پنهان. به تعبیر دیگر تشکل‌سازی با چراغ خاموش شکل نمی‌گیرد و تشکل‌سازی ضرورتاً آشکار است. جبهه-سازی در میانه قرار دارد، لذا نه آن چنان آشکار است که همه ببینند، نه آن چنان پنهان است که هیچ کس نبیند. جسم و ظاهر جریان، نیز پنهان می‌باشد. لذا جریان با چراغ روشن شکل نمی‌گیرد، جریان‌سازی پنهان است. به تعبیر دیگری نیز می‌توان این مطلب را بیان کرد و آن اینکه جسم و ظاهر تشکل، کاملاً محسوس است، جسم و ظاهر جبهه، نیمه‌محسوس و نیمه‌نامحسوس است و جسم و ظاهر جریان، نامحسوس.

در عین حال روح هر کدام از این سه سطح متشکل‌سازی، می‌تواند حسب شدت وجودی‌اش، به سیطره و سلطه دست یابد. بنابراین جسم و ظاهر قوی یک تشکل، می‌تواند بسیار محسوس باشد، اما یک جبهه که جسم و ظاهرش، نیمه‌محسوس است، با برخورداری از روحی قوی و

شدت وجودی، بر آن تشکل سیطره و سلطه‌ای قوی داشته باشد. مبتنی بر این اصل باید گفت استفاده از شعار برای جبهه‌سازی، یک خطای راهبردی است. شعار به دلیل آنکه آشکار شدگی و چراغ روشنی را در اوج قرار می‌دهد، اقدامی ضد جبهه‌سازی می‌باشد.

**اصل نهم یعنی ابتناء هم زمان جبهه‌سازی بر معنا-سازمان** که در راستای اصول پیشین قرار دارد، از دو گانه معنا-سازمان و گفتمان-سازمان متولد می‌گردد.

در مقابل برخی از افراد که در تلقی‌های خود، تشکیل جبهه را به معنای راه اندازی یک سازمان می‌دانند، یا عملاً چنین کرده‌اند، برخی دیگر معتقدند که جبهه یک سازمان نیست، بلکه یک معنا، گفتمان و هویت است. واقعیت این است که این دو تلقی، هر یک حظی از واقع دارند و هیچ کدام به صورت مطلق درست نیست. جبهه‌سازی نه فقط ایجاد سازمان است و نه فقط ایجاد گفتمان، نه معنای صرف است و نه سازمان صرف.

**جبهه‌سازی نباید به نقض غرض بینجامد**، جبهه‌سازی به معنای سازمان‌سازی دقیقاً ضد جبهه-سازی است. بنابراین اصل نهم، اصل سازمان‌بنیاد بودن تشکل‌سازی و اصل اتکاء توأمان جبهه-سازی بر معنا-سازمان و گفتمان-سازمان می‌باشد.

**اصل دهم، توجه توأمان به اخلاق و ساختار می‌باشد.** عده‌ای معتقدند این ضعف‌های اخلاقی و معنوی افراد و تشکلهاست که مانع شکل‌گیری جبهه می‌گردد. در این نگاه افراد و تشکلهای مورد سرزنش قرار می‌گیرند که چرا با خودخواهی و تکیه بر هویت فردی و هویت تشکیلاتی خود، مانع شکل‌گیری جبهه می‌گردند. و با توجه به این که جبهه‌سازی مورد امر رهبری و نایب‌المهدی علیه‌السلام قرار گرفته، چنین تحلیل می‌گردد که رذائل اخلاقی و نفسانیت‌های فردی و گروهی مانع جبهه‌سازی و عامل زمین ماندن حرف ولی خدا گردیده است. از این رو اگر بتوانیم این ضعف‌های اخلاقی را بر طرف نماییم، زمینه جبهه‌سازی فراهم خواهد شد.

در پاسخ به این تلقی غیر دقیق باید گفت:

شاید ضعف علم به کثرات انسانی و اجتماعی در میان مومنین، تاثیر بیشتری در مانعیت جبهه-سازی نسبت به ضعف‌های اخلاقی کثرات جبهه یعنی افراد و تشکلهای داشته باشد. به تعبیر دیگر این سخن قابل تایید است که برخی از افراد و تشکلهای به دلیل ضعف‌های اخلاقی و معنوی،

زمینه جبهه‌سازی را تضعیف می‌نمایند، اما از سویی دیگر این سخن را باید رد کرد، زیرا اساساً وجود تشکل‌ها ضروری‌اند و جبهه مجموعه‌ای یکپارچه از تشکل‌ها می‌باشد. گفته شد که جبهه-سازی از بین بردن تشکل‌های متعدد و تشکیل یک تشکل فراگیر و بزرگتر نیست. به تعبیر دیگر هدف این نیست یا نباید باشد که تشکل‌های متعدد را با توصیه‌های اخلاقی و معنوی به سمت فروپاشی سوق دهیم و تصورمان از جبهه‌سازی ایجاد یک تشکل بزرگتر باشد.

آن خودیتِ مذموم که از نگاه اسلامی باید از آن عبور کرد و به مثابه قند در آب تشکل و جبهه حل شد، خودیتِ نفسانی ناشی از رذایل اخلاقی است که در هویت فردی در مقابل تشکل و در هویت تشکلی در مقابل جبهه‌سازی نمایان می‌گردد. اما حفظ هویت فردی ایمانی و انقلابی، در تشکل و نیز هویت ایمانی و انقلابی تشکل‌ها، در جبهه هم مطلوب است و هم ضروری.

لذاست که اگر جبهه‌سازی با به رسمیت شناختن خود فردی ایمانی و انقلابی و نیز با به رسمیت شناختن هویت تشکیلاتی ایمانی و انقلابی، همراه نباشد، آنگاه عدم جبهه‌سازی می‌تواند منتسب به جبهه‌سازانی باشد که بدون علم به کثرت انسانی و اجتماعی و ضرورت تشدید کثرت‌ها و تقویت تشکل‌ها، به ترقیق کثرت‌ها و تضعیف تشکل‌ها روی آورده‌اند. به تعبیر دیگر مقاومت در مقابل جبهه‌سازی آنگاه مذموم است که ناشی از اشتباهات راهبردی ستاد جبهه‌ساز در تضعیف کثرات و تشکل‌ها نباشد.

فردی که برای انقلاب می‌سوزد و تشکلی که برای اسلام می‌جوشد، تنها آن هنگام می‌تواند و حق دارد خود را در جبهه قرار دهد که آن سوزش و آن جوشش به رسمیت شناخته شود. از این رو اگر آن فرد یا تشکل ببیند عضویت در جبهه و هماهنگی با سایر افراد یا تشکل‌ها، به معنای کنار گذاشتن این نوع سوختن و این نوع جوشش که از درون او ناشی می‌شود و خالصانه در خدمت انقلاب قرار دارد، می‌باشد، باید برای حفظ هویت فردی و تشکیلاتی ایمانی و انقلابی خود چاره‌ای بیاندیشد و چاره چیزی جز عدم عضویت در جبهه نخواهد بود. بنابراین جبهه‌سازی نباید به نقض غرض بینجامد.

اصل یازدهم، ماهیت پذیرنده و مطاوعه‌ای ستاد جبهه ساز می‌باشد. در اصول پیشین گفته شده که کیفیت تنظیم شدت و ضعف وحدت و کثرت در تعیین سطح متشکل‌سازی موثر است.

در سطح جبهه‌سازی باید کثرت تقویت شده و وحدت تضعیف گردد. از این رو اگر درجه و میزانی از کثرت که در جبهه‌سازی باید به رسمیت شناخته شده و تقویت گردد، به رسمیت شناخته نشود و تقویت نگردد، جبهه شکل نخواهد گرفت.

اینک می‌افزاییم که این به رسمیت شناختن و تقویت کردن، یک قول نیست که آن را به زبان بیاوریم و شعارش را بدهیم؛ عمل است که باید در رفتار و کردار کسانی که در ستاد مستقر هستند و در صدد جبهه‌سازی برآمده‌اند، نمود بیابد و نمایش داده شود.

ضروری است سازمان ستاد به نحوی باشد که گنجایش و قابلیت پذیرش تقویت کثرات یعنی تشکلهای را داشته باشد. اگر ماهیت سازمانی ستاد، همانند ماهیت سازمانی تشکل باشد، میان این دو قطب، جاذبه به وجود نخواهد آمد و سازمان ستاد موجب دفع سازمان تشکل و در نتیجه تضعیف تشکل و عدم تشکیل جبهه خواهد گردید. بنابراین سازمان جبهه باید مثل آهن‌ریا، قطب مخالف سازمان تشکل باشد که بتواند آن را جذب نموده، در خود جای داده و مطابق با نقشه، در ساختمان جبهه به کار بگیرد.

جنس و ماهیت سازمان ستاد، - بدان دلیل که جنس و ماهیت سازمان تشکل از جنس مظلوف است - باید از جنس ظرف باشد تا با ایجاد رابطه ظرف و مظلوف یعنی قابل و مقبول، امکان تقویت و تشدید کثرات یعنی تشکلهای در سازمان ستاد به وجود بیاید. سازمان ستاد، باید سازمان پذیرنده باشد و ماهیت مطاوعه‌ای به خود بگیرد.

برای تبیین این اصل راهبردی دو مثال ذکر می‌گردد:

کثرات جبهه یعنی افراد و تشکلهای، به منزله آب‌هایی کم‌حجم و پرحجم هستند که در سطح جبهه جریان دارند. ستاد جبهه‌ساز، خود نباید آب باشد، بلکه باید به منزله لوله‌کشی باشد. یک لوله‌کشی که براساس طرحی کلان، شبکه‌ای از لوله‌کشی به وجود آورده و خود آبی برای ریختن در این شبکه ندارد، بلکه آب موجود افراد و تشکلهای که کثرات جبهه هستند، در این شبکه جریان دارد.

بنابراین نباید چنین باشد که افراد یا تشکلهای احساس کنند که خود اینها، یک لیوان یا یک پارچ آب با خود آورده‌اند و در طرف مقابل ستاد جبهه‌ساز نیز یک بشکه آب آورده و ستاد از آنها

می‌خواهد که آن یک لیوان و یک پارچ آب را درون بشکه آب بریزند تا یکپارچگی مقصود و مطلوب حاصل گردد.

از طرف دیگر می‌توان کثرات جبهه را به منزله استخوان‌های جسم دانست و ستاد جبهه‌ساز را به منزله مفصل‌های آن. اگر سازمان ستاد مثل استخوان باشد، امکان ایجاد اتصال میان استخوان‌های جبهه یعنی کثرات جبهه (افراد و تشکل‌ها) به وجود نخواهد آمد، اما اگر جنس سازمان ستاد جبهه‌ساز از جنس مفصل باشد، آنگاه به راحتی می‌تواند به عنوان مفصل میان استخوان‌ها یعنی کثرات جبهه (افراد و تشکل‌ها) قرار بگیرد و مطابق با نقشه، موجب وحدت و یکپارچگی آنها گردد.

به تعبیر دیگر تشکل‌سازی بیش از آنکه امری مادرانه باشد، امری پدرانه است و متقابلاً جبهه‌سازی بیش از آنکه امری پدرانه باشد، امری مادرانه است. مادر برای آنکه همسر و فرزندانش به جایی برسند، خود را فدا می‌کند. اگر فرزندش در مسابقه‌ای برنده شود، آن قدر خوشحال می‌شود و تشویق می‌کند که اگر خودش در مسابقه برنده می‌شد، این میزان خوشحال نمی‌شد. حاضر است خودش بی‌سواد بماند ولی فرزندش استاد تمام شود. سازمان ستاد باید مادرانه طراحی شود، باید قابلیت داشته باشد، باید ظرف باشد نه مظروف، باید مفصل باشد نه استخوان. اگر سازمان ستاد مادرانه، به شکل ظرف و لوله‌کشی و مفصل‌وار طراحی گردد، امکان تقویت افراد و تشکل‌ها یعنی تشدید کثرات به وجود می‌آید و جبهه شکل خواهد گرفت.

**اصل دوازدهم، یعنی تناسب فاعلان و عاملان جبهه‌سازی با سطح جبهه‌سازی که از اصل قبلی زاده می‌شود، بدان معناست که افراد جبهه‌ساز نیز باید ویژگی‌های جبهه‌سازی را به خود بگیرند.** بنابراین همچنان که الگوی وحدت مطلوب برای تشکل‌سازی، می‌تواند بدترین الگو برای وحدت جبهه‌ای باشد؛ افراد موفق در تشکل‌سازی نیز، می‌توانند بدترین افراد برای جبهه‌سازی به شمار آیند. بر این اساس این کار نادرست است که برای تامین نیروهای ستاد جبهه‌ساز، افرادی که موفقیت‌های برجسته در تشکل‌سازی داشته‌اند، به کار گرفته شوند. یعنی ستاد رصد کند و ببیند که چه کسانی در تشکل‌سازی موفق بوده‌اند، ببیند که عده‌ای هستند که مثلاً ۲۰ سال

کار تشکیلاتی نموده‌اند و توفیقات فراوان داشته‌اند، این افراد را برای حضور در ستاد جبهه‌ساز دعوت نمایند. این کار امکان جبهه‌سازی را به حداقل ممکن تنزل خواهد داد.

کسی که در تشکل‌سازی موفق بوده، حسب مثال فوق توانسته آب خوبی فراهم آورد، استخوانی خوبی بسازد و پدر خوبی باشد. این در حالی است که معلوم نیست آنکه در تامین آب، ساخت استخوان و پدری، موفق بوده، بتواند در لوله‌کشی، ساخت مفصل و مادری هم موفق باشد. این افراد اگر ویژگی‌های مثبت افراد تشکل‌ساز را به ساحت جبهه‌سازی انتقال دهند، هیچ‌گاه جبهه شکل نخواهد گرفت.

### **۳- سلول‌های بنیادین سه‌گانه در چگونگی جبهه‌سازی**

سوال اساسی این است که در عملیات جبهه‌سازی عنصر مادر و محوری که مبدا جبهه‌سازی قرار می‌گیرد، به مثابه یک سلول بنیادین همه اجزاء و عناصر مورد نیاز برای جبهه‌سازی را می‌رویانند، و به همه عناصر دیگر معنا می‌بخشد و کمیت و کیفیت آنها را تعیین می‌نماید، کدام عنصر است؟

با توجه به آنکه عملیات جبهه‌سازی، پدیده‌ای لزوماً عینی است، اگر عنصر مادر و مبدا پدیده‌ای ذهنی است، چگونه و در قالب چه عنصری در عرصه عینیت تحقق می‌یابد؟ و آیا میان این دو عنصر، عنصر سوم به عنوان حلقه وصل باید وجود داشته باشد؟ اگر پاسخ مثبت باشد، آنگاه می‌توان از عناصر و سلول‌های بنیادین سه‌گانه‌ای سخن به میان آورد که با مبدایت عنصر ذهنی، آغاز می‌شود و به تحقق عنصر عینی ختم می‌گردد.

### **الف- سلول بنیادین در چگونگی جبهه‌سازی در آسمان ذهنیت**

آن عنصری که به منزله سلول بنیادین، مبدا جبهه‌سازی قرار می‌گیرد و همه عناصر دیگر را بر محور خود هویت و معنا می‌بخشد و ساماندهی می‌کند، «طرح کلان واحد و مشترک» می‌باشد. در گذشته به موضوع «طرح کلان واحد و مشترک» پرداختیم. در آنجا گفتیم همان گونه که نفس،



محور وحدت کثرات قوای درونی انسان است، طرح کلان واحد و مشترک به منزله نفس، موجب وحدت کثرات انسانی در یک جمع می‌باشد. اینک می‌افزاییم که طرح کلان واحد و مشترک مبدا جبهه‌سازی به شمار می‌آید و همه عناصر دخیل در جبهه‌سازی با محوریت طرح کلان، ماهیت و هویت می‌یابند و معنا می‌شوند.

در واقع این طرح کلان است که معیار ارزیابی صحت و درستی سایر عناصر می‌باشد و به مثابه منطق می‌تواند معیار ارزیابی صحت عملیات جبهه‌سازی قرار گیرد. اگر می‌خواهیم بینیم ساختار تشکیلاتی ستاد جبهه‌ساز، درست طراحی شده یا خیر، باید تناسب یا عدم تناسب آن را با طرح کلان بسنجیم و ببینیم که آیا این ساختار تشکیلاتی، قدرت تحقق بخشیدن به آن طرح کلان را دارا می‌باشد یا خیر؟ اگر می‌خواهیم بینیم فاعلان و عاملان ستاد جبهه‌ساز، متناسب با جبهه‌سازی هستند یا خیر، باید ببینیم با طرح کلان چه نسبتی دارند؟ اگر می‌خواهیم بسنجیم قواعد و روش‌های به کار گرفته شده برای جبهه‌سازی، از صحت و اتقان لازم برخوردار هستند یا خیر، باید آنها را با معیار طرح کلان ارزیابی نماییم. چگونگی عمل جبهه‌سازی، به صورت یکجا وابسته و منوط به چگونگی طرح کلان است. این که حمایت مالی به چه میزان، به چه کسانی و چگونه پرداخت شود، کاملاً وابسته به طرح کلان می‌باشد. اینکه ساختار تشکیلاتی ستاد جبهه‌ساز، چگونه باشد، وابسته به طرح کلان است. اینکه رصد افراد و تشکل‌های فرهنگی چگونه صورت پذیرد، منوط به طرح کلان است. اینکه دقیقاً به چه میزان، در چه زمانی، در چه مکانی، جبهه‌سازی پنهان یا آشکار باشد یا شود، کاملاً وابسته به طرح کلان می‌باشد. اینکه چه زمانی و چگونه چه معارف یا بصیرت‌هایی به سراسر جبهه باید تزریق شود، از طرح کلان قابل استخراج است. این که چه افرادی و چه تشکل‌هایی به چه میزان مورد حمایت یا توجه یا پشتیبانی قرار گیرند، باز از طرح کلان قابل استفاده است. اینکه از ظرفیت فضای مجازی به چه میزان و چگونه باید استفاده کرد یا نکرد، از طرح کلان باید استنباط گردد. بنابراین شروع جبهه‌سازی از هر نقطه‌ای به جز طراحی یک طرح کلان، نهایتاً نمی‌تواند منجر به جبهه‌سازی گردد.

## **ب- سلول بنیادین در چگونگی جبهه‌سازی در میانه ذهنیت و عینیت**

طرح کلان در آسمان ذهنیت قرار دارد، لذا باید دید در زمین عینیت طرح کلان چه تجسمی می‌یابد؟ به تعبیر دیگر باید دید **طرح کلان ناطق** که قدرت تحقق بدان می‌بخشد، چیست؟ و قبل از آن باید دید عنصر میانی که بین آسمان ذهنیت و زمین عینیت قرار دارد، و حلقه وصل میان این دوست، چه عنصری می‌باشد؟

مهمترین عنصری که از عنصر طرح کلان واحد و مشترک زاده می‌شود و میان آسمان ذهنیت و زمین عینیت قرار می‌گیرد و بستر را برای تحقق عینی طرح کلان آماده می‌نماید، عنصر «مکملیت» می‌باشد. در واقع با «طرح کلان واحد و مشترک» استقلال و انفصال میان کثرات عناصر و مولفه‌ها و کثرات اجزاء و اعضاء، نفی می‌گردد و با عنصر بسیار مهم «مکملیت»، «ناتمامی» به همه عناصر و اجزاء صدق خواهد کرد. هر کس و هر عنصر به تنهایی، «ناتمام و ناقص» است. «مکملیت» موجب ایجاد اتصالی میان عناصر و اجزاء می‌گردد، که وحدت مطلوب مورد نظر را به وجود می‌آورد.

بر این اساس رصد افراد و تشکل‌ها ناتمام است، حمایت مالی، کار رسانه‌ای، ایجاد سازمان و ستاد جبهه‌ساز، طرح شعار، گفتمان‌سازی و... جملگی ناتمام هستند، اگر به وسیله طرح کلان واحد و مشترک عنصر مکملیت را محقق نساخته باشند. احساس ناتمامی و نقص را می‌توان به تجربه در تمامی کسانی که مشغول جبهه‌سازی هستند مشاهده کرد. ناتمامی، ناشی از فقدان یا ضعف طرح کلان و عدم تحقق اصل مکملیت است.

### **ج- سلول بنیادین در چگونگی جبهه‌سازی در زمین عینیت**

پس از آنکه طرح کلان به مثابه نسخه نظری و نسخه صامت با ماهیت واکنشی در مقابل طرح کلان جبهه دشمن، در آسمان ذهنیت شکل گرفت و با ساماندهی همه عناصر دیگر مبتنی بر عنصر مکملیت بر محور طرح کلان، نقص و ناتمامی سایر عناصر را بر طرف نمود و به زمین عینیت نزدیک شد، نوبت آن می‌رسد که با اتکاء به یک عنصر که به مثابه طرح کلان ناطق می‌باشد، تحقق عملی پیدا کند و به تشکیل جبهه منجر گردد. بر این اساس باید دید طرح کلان

که از آسمان به زمین نازل می‌گردد و در زمین عینیت، تجسد و تجسم می‌یابد، چه چیزی می‌باشد؟

آنچه در زمین عینیت مورد نیاز است، ایجاد اتصال واقعی میان کثرات یعنی افراد و تشکل‌ها و ایجاد هم‌گرایی و اثر واحد در فعالیت‌های ایشان می‌باشد. باید دید چه چیزی به منزله چسب می‌تواند افراد و تشکل‌ها را مطابق با طرح کلان و با اتکاء به عنصر مکملیت، به هم متصل نماید تا جبهه محقق شده و آثار مطلوب بر آن مترتب گردد؟

پاسخ‌های متعددی می‌توان به این پرسش‌ها داد. یک پاسخ می‌تواند این باشد که برای ایجاد اتصال واقعی میان اجزاء و عناصر جبهه، باید با تولید معنا به ایجاد گفتمان واحد و مشترک پردازیم. برخی از اندیشه‌ورزان فرهنگی معتقدند که جبهه‌سازی تاسیس سازمان نیست، بلکه تولید معنا و گفتمان بوده و جبهه در واقع یک معنا و گفتمان است. بر این اساس هر چه بتوان به تولید معنا پرداخت و گفتمان را ترویج نمود، می‌توان با ایجاد اتصال واقعی میان کثرات، جبهه را شکل داده و شاهد آثار مطلوب آن بود. در ارزیابی باید گفت این دیدگاه نقض اصل و قاعده نهم جبهه‌سازی یعنی ابتناء هم‌زمان جبهه‌سازی بر معنا-سازمان می‌باشد.

پاسخ دیگر می‌تواند این باشد که باید با استفاده از حکم الزامی ولی فقیه، اتصال واقعی میان اجزاء و اعضای جبهه به وجود بیاوریم. نادرست بودن این تحلیل و حتی عدم رضایت رهبری انقلاب برای چنین استفاده‌ای از احکام ایشان، چندان نیاز به تبیین و استدلال ندارد.

عنصر دیگر که می‌تواند به عنوان عنصر محوری برای ایجاد اتصال واقعی میان اجزاء و اعضای جبهه طرح گردد، ایجاد ارتباط مستقیم فیزیکی با برگزاری دوره‌های آموزشی، همایش‌ها، جشنواره‌ها، نمایشگاه‌ها و... میان اعضای جبهه می‌باشد. این عنصر نیز هر چند می‌تواند به عنوان یک عنصر در ساحت عینیت به کار جبهه‌سازی بیاید، اما نمی‌تواند عنصر محوری جبهه‌سازی قرار گیرد.

عنصر دیگر می‌تواند ایجاد ارتباط غیر مستقیم رسانه‌ای که در فضای واقعی و چه در فضای مجازی باشد. این عنصر نیز هر چند، موثر در جبهه‌سازی در ساحت عینیت است، ولی نمی‌تواند عنصر محوری به شمار آید.

به نظر می‌رسد همه عناصر فوق نقش موثری در جبهه‌سازی در زمین عینیت دارند، اما عنصر محوری، باید توانمندتر، موثرتر، هوشمندتر و منعطف‌تر از عناصر فوق باشد. از این رو باید گفت آن عنصر محوری که باید در زمین عینیت جبهه‌سازی، به عنوان تعیین‌کننده‌ترین عنصر مورد توجه قرار گیرد و به منزله طرح کلان ناطق باشد، «انسان‌های مفصل‌ساز» می‌باشند.

آن چنان که گذشت جبهه‌سازی پدیده‌ای است که مطابق با عنصر مادر «طرح کلان واحد و مشترک» و در مقابل «طرح کلان واحد و مشترک دشمن»، به صورت نیمه‌نرم و نیمه‌سخت همراه با کثرت بالا و وحدت پایین، به شکل نیمه‌پنهان و نیمه‌آشکار، به صورت اختیاری و غیر تحمیلی، از پایین به بالا، باید بتواند جوشش افراد و تشکل‌ها را فعالانه حفظ نماید و با ایجاد هم‌افزایی و هم‌گرایی مطابق با طرح کلان - که لزوماً به اطلاع افراد و تشکل‌ها نمی‌رسد، - یکپارچگی لازم برای ایستادن پشت در پشت کثرات جبهه، مقابل کثرات پشت در پشت هم ایستاده جبهه دشمن را تأمین نماید. این کار جز با محوریت انسان‌هایی که این ویژگی‌ها را در خود ایجاد کرده‌اند یا از آن برخوردار هستند و ضمناً از طرح کلان نیز آگاهی کامل دارند، قابل تحقق نیست. به تعبیر دیگر بدان دلیل که امر جبهه‌سازی با خصوصیات فوق، امری بسیار هوشمندانه و متحول و اقتضایی می‌باشد، جز عنصر انسانی که از این ویژگی‌ها برخوردار است، عنصر دیگری نمی‌تواند نقش محوری در تحقق عینی جبهه‌سازی را به عهده بگیرد، هر چند مقدم، مقارن و موخر بر عنصر انسانی و به حسب اقتضاء، عناصر دیگر می‌توانند و باید در تحقق عینی جبهه‌سازی موثر باشند.

گفتمان و معنا به تنهایی، نرم‌تر از آن است که بتواند جبهه‌سازی را تحقق عینی بخشد. حکم ولی فقیه به تنهایی، سخت‌تر از آن است که بتواند از سویی محقق‌کننده اتصال لازم برای جبهه‌سازی باشد و از سوی دیگر کثرات‌های جبهه را تقویت نموده و آنها را از جوشش فعالانه نیندازد. کما اینکه تحکیم سازمانی چنین است. حمایت مالی هیچ‌گاه غنای لازم برای ایجاد ارتباط میان

کثرت‌های جبهه یعنی افراد و تشکل‌های خودجوش مردمی را نخواهد داشت. ایجاد ارتباط مستقیم فیزیکی و نیز غیر مستقیم رسانه‌ای واقعی و مجازی نیز، به تنهایی نرم‌تر از آن هستند که بتوانند اتصال نیمه‌نرم و نیمه‌سخت مورد نیاز برای جبهه‌سازی را تامین نمایند یا جبهه‌سازی نیمه‌پنهان و نیمه‌آشکار را محقق سازند.

انسان‌های مفصل‌ساز، حسب رسالت‌شان - که البته قاعداً باید پنهان باشد - باید خود را در جایگاه ارتباطی تعریف نمایند و در شاهراه‌های ارتباطی قرار گیرند. همانند مادر، قدرت ارتباطی بالایی داشته باشند و بتوانند با کثرت‌های جبهه یعنی افراد و تشکل‌ها انس بگیرند. قدرت فکری و اقناعی بالا باید داشته باشند که مطابق معنا و گفتمان و مهمتر از آن مطابق طرح کلان، قدرت جهت‌دهی به افراد و تشکل‌ها را بیابند. چون وظیفه راهبری افراد و تشکل‌های خودجوش را به عهده دارند، طبعاً باید تنها به فکر جهت‌دهی به این جوشش‌ها در جهت تحقق عینی طرح کلان باشند.

اگر کثرات جبهه را به تیرهایی که از کمان‌های افراد و تشکل‌ها پرتاب شده، تشبیه نماییم، انسان‌های مفصل‌ساز باید بتوانند برخی از تیرهای پرتاب شده از کمان افراد و تشکل‌ها را بدون آنکه از جهش و جوشش و حرکت بیندازند، مطابق طرح کلان، مقداری تغییر جهت دهند تا همه این تیرها، با هم‌افزایی و هم‌گرایی به تیری بزرگتر تبدیل شود و جبهه دشمن را متوقف سازد. به تعبیر دیگر انسان‌های مفصل‌ساز باید بتوانند با حضور هوشمندانه در پیچ‌ها، و با اتکاء به اصل مکملیت کثرات جبهه، طرح کلان واحد و مشترک را محقق سازند.

نکته بسیار کلیدی دیگر آن است که انسان‌های مفصل‌ساز را می‌توان در سه دسته طبقه‌بندی کرد. انسان مفصل‌ساز رهبر، انسان‌های مفصل‌ساز از بالا به پایین، انسان‌های مفصل‌ساز از پایین به بالا. روشن است که از نگاه اسلام و انقلاب، رهبری و ولایت فقیه یک انسان مفصل‌ساز یا ابر مفصل‌ساز می‌باشد. نقشی که برای رهبری از نگاه اسلامی و انقلابی تعریف می‌گردد، دقیقاً همین مفصل‌سازی است.

آن چنان که گذشت در جبهه‌سازی اصل بر ایجاد جبهه از پایین به بالاست. ستاد جبهه‌ساز باید افراد و تشکل‌ها را یعنی کثرات جبهه را به مثابه مصالح ساختمان جبهه به کار برد و از پایین به

بالا از این مصالح استفاده نماید. در این راستا انسان‌های مفصل‌ساز که می‌خواهند مطابق طرح کلان، استخوان‌های جبهه یعنی افراد و تشکلهای آنها را به هم متصل نمایند و طرح کلان را محقق سازند، می‌توانند گاه از بالا به پایین عمل نمایند و گاه از پایین به بالا. هر دوی این‌ها لازم بوده و مکمل هم هستند.

از این رو یک بار می‌توان از برخی شخصیت‌های معتبر فرهنگی و اجتماعی در جهت جبهه‌سازی استفاده کرد و گاه می‌توان از انسان‌هایی که از جایگاه بالای فرهنگی و اجتماعی برخوردار نیستند، اما قدرت ارتباط‌گیری و اثرگذاری میان افراد و تشکلهای آنها را دارا می‌باشند، بهره گرفت.

آخرین نکته این است که با کمبود انسان‌های مفصل‌ساز در هر دو سطح از بالا به پایین و از پایین به بالا، چه باید کرد؟ پیشنهاد ما، تربیت انسان‌های مفصل‌ساز برای هر دو سطح است.

در یک جمع بندی کلان ناظر به مبحث چگونگی جبهه‌سازی در شاخه‌های عملی باید گفت: جبهه‌سازی نوعی ترکیب بندی و مهندسی سیستم و نظام است که تحت تاثیر مولفه‌های متعددی قرار دارد. قرار گرفتن همه این مولفه‌های با جنس‌های مختلف در یک وضعیت و نسبت خاص، موجب ایجاد جبهه فرهنگی و مردمی خواهد شد و تغییر هر یک از این مولفه‌ها، آن را از بین خواهد برد.

برای تقریب به ذهن، برای تنظیم مطلوب تصویر تلویزیون، مولفه‌های گوناگونی همچون رنگ، وضوح و شفافیت در طیفی از صفر تا صد قرار دارند و بسته به اینکه مولفه‌های سه‌گانه رنگ، وضوح و شفافیت در چه نقطه‌ای و چه عددی قرار گیرند، تصاویر مطلوب مختلفی مثلاً برای حالت‌های استاندارد، سینمایی، سریال، شخصی، سریال و... به وجود می‌آید. در واقع کیفیت تنظیم و ترکیب مولفه‌های سه‌گانه در نقاط و اعداد خاص، منجر به ایجاد حالات و وضعیت‌های مختلف و متنوع مذکور می‌گردد.



به همین ترتیب باید گفت مولفه های متعدد موثری در جبهه سازی ذکر شد، واقعیت این است که نوع تنظیم این مولفه هاست که موجب ایجاد تشکل، جبهه یا جریان می گردد یا تشکل، جبهه و جریان را متناسب با ساحت های نظامی، مدیریتی، فرهنگی و... قرار می دهد. بنابراین این قصد ما نیست که موجب ایجاد جبهه در عرصه جهاد فرهنگی مردمی می گردد، بلکه این نوع تنظیم عملکرد ما در مولفه های موثر در کیفیت جبهه سازی است که ما را در قرب و بعد نسبت به تحقق جبهه فرهنگی مردمی انقلاب اسلامی قرار می دهد و آن را به ثمر می نشاند یا ابتر می گذارد.

لذا به عنوان مثال اگر توانستیم مولفه های ۱۵ گانه زیر را در نقطه متناسب با جبهه سازی تنظیم کنیم، جبهه سازی در عرصه جهاد فرهنگی مردمی محقق خواهد شد. اما اگر این تنظیم رخ نداد، بسته به این که کدام مولفه در کدام نقطه تنظیم گردد، ممکن است تشکل یا جریان به وجود بیاید، یا جبهه متناسب با ساحت های دیگری همچون ساحت های نظامی، مدیریتی، سیاسی و... باشد و نهایتاً باز جبهه فرهنگی مردمی انقلاب اسلامی شکل نگیرد.

### جبهه سازی در عرصه جهاد فرهنگی مردمی



بنابراین برای جبهه سازی در عرصه جهاد فرهنگی مردمی باید به طراحی طرح کلان واحد و مشترک مبادرت بورزیم. داشته های واقعی خویش را رصد و احصاء نماییم، ترکیبی از مولفه ها، در نزدیک ترین و شدنی ترین نقطه، نسبت به طرح کلان مطلوب را ترسیم نماییم و آنگاه متکی بر اصل مکملیت، انسان های مفصل ساز را با تجهیز به انواع ابزارها و امکانات در حد مقدور، راهی میدان عینی جبهه سازی بنماییم و تحقق ترکیب طراحی شده را لحظه به لحظه دنبال نماییم.

### ب - چگونگی جبهه‌سازی در ریشه های نظری

زیرساخت‌های شناختی و دستگاه‌های نظری تاثیر تعیین کننده ای در چگونگی جبهه‌سازی دارند. از این رو فقدان تناسب میان نظریات و دانش‌های مرتبط با جبهه‌سازی و نیز فقدان تناسب میان



دستگاه نظری پشتیبان با عمل جبهه‌سازی، می‌تواند مانع جبهه‌سازی در ساحت عملی گردد. بر این اساس جبهه‌سازی در ریشه‌های نظری باید ناشی از نظریات و دانش اسلامی، غیر مبتنی بر نظریات و دانش غربی، متکی به منطق کثرت و منطق عمل باشد.

نکته اول آنکه، یک واقعیت بسیار تلخ وجود دارد و آن اینکه علم وحدت نزد مومنین است و علم کثرت نزد کافران. این در حالی است که مومنین از آنجایی که اسلام دین دنیا و آخرت است، به هر دوی اینها یعنی هم به علم وحدت و هم به علم کثرت نیازمند هستند ولی کفار می‌توانند با اکتفاء به علم کثرت، روابط خویش را تنظیم نمایند و به اهداف خود دست یابند. بنابراین جبهه مومنین با فقدان یا ضعف علم کثرت انسانی و اجتماعی روبه‌روست و این خلا، در ریشه‌های نظری، در کیفیت عمل جبهه‌سازی موثر است.

نکته دوم آنکه اتکاء نظریه جبهه‌سازی در جبهه مومنین بر نظریه‌های جبهه‌سازی غربی، در کیفیت عمل جبهه‌سازی به شدت می‌تواند اثر منفی داشته باشد. چنین علومی که به تعبیر رهبر فرزانه انقلاب، ذاتاً مسموم‌ند و در سرچشمه و سرانجام، آلوده به شرک و کفر هستند، یقیناً نمی‌توانند محلی برای اتکاء باشند و جبهه‌سازی عرصه فرهنگی انقلاب اسلامی با ماهیت توحیدی، از آن استخراج گردد. لذا اگر علم مدیریت یا جامعه‌شناسی یا هر علم دیگری، بخواهد نظریات جبهه‌سازی در جبهه مومنین را ارائه دهد، جبهه‌سازی اسلامی و انقلابی محقق نخواهد گردید. متأسفانه در برخی از ایده‌هایی که برای جبهه‌سازی ارائه می‌گردد، اتکاء به آورده‌های غرب مشاهده می‌شود. طبعاً این ایده‌ها، کمترین هماهنگی را با فضای علوم و معارف اسلامی خواهند داشت و کمترین آثار اسلامی را به بار خواهند آورد؛ البته اگر در جهت عکس عمل نکنند. البته علی‌رغم مسمومیت ذاتی، چنین نیست که نتوان هیچ استفاده‌ای از این دانش‌ها و نظریات نمود اما شرط استفاده آن است که عالمی دین‌شناس که دارای بصیرت لازم نسبت به علوم انسانی می‌باشد، بتواند به تفتیح و تصفیه دانش و نظریات، در سطح احکام و تجویزها و حتی توصیف‌ها و تبیین‌ها و مفاهیم و موضوعات پردازد و دانش و نظریه جایگزین را بدون سم و با طهارت ارائه دهد.

نکته سوم آنکه واقعیت آن است که ذهنیت اسلامی انباشته تاریخی ما، ذهنیتی وحدت‌گراست. این ذهنیت وحدت‌گرا، قدرت دیدن، فهمیدن، تفسیر کردن و مدیریت نمودن کثرت را دارا

نمی‌باشد. این ضعف نیز ناشی از آن است که منطق حاکم بر جهان اسلام، اساساً منطقی وحدت-گراست و قدرت فهم کثرت را دارا نمی‌باشد. به تعبیر دیگر ما به لحاظ تاریخی از منطق فهم وحدت برخوردار بوده‌ایم، ولی متأسفانه منطق فهم کثرت را نداشته‌ایم. این در حالی است که جامعه عرصه مدیریت کثرت‌هاست و با نادیده گرفتن کثرت، امکان مدیریت جامعه وجود نخواهد داشت. کما اینکه عرصه متشکل‌سازی و جبهه‌سازی نیز عرصه کثرت‌هاست و با نادیده گرفتن کثرت‌ها، امکان جبهه‌سازی وجود نخواهد داشت. لذا اینک که بعد از انقلاب اسلامی، مومنین در مصدر امور قرار گرفته‌اند، ضروری است مبتنی بر منطق فهم کثرت، علم اسلامی کثرت تولید شود، تا قدرت جبهه‌سازی و جامعه‌سازی اسلامی نیز به وجود بیاید.

نکته چهارم آنکه جبهه‌سازی امری عینی و واقعی است نه انتزاعی و ذهنی. در واقع هنگام جبهه‌سازی در عرصه جهاد فرهنگی مردمی، ما به دنبال متشکل‌سازی امور ذهنی نیستیم. در عین حال گاه در جبهه‌سازی، الگوها یا ایده‌ها یا نظریاتی بیان می‌گردد، که جز ما بازاء ذهنی، نمی‌توان برای آن مابازاء عینی قابل توجه جستجو کرد. ریشه این مشکل را باید در این امر جستجو کرد که منطق نظر و ذهنیت، چیزی است و منطق عمل و عینیت چیز دیگری. این در حالی است که منطق حاکم بر تفکر، منطقی یگانه است. ما چه آنگاه که ناظر به ساحت ذهنیت به تفکر می‌پردازیم و چه آنگاه که ناظر به ساحت عینیت، می‌اندیشیم، به منطق نظری اتکاء داریم. حاکمیت منطق نظری بر تفکر در ساحت عینیت در کیفیت عمل جبهه‌سازی اثر منفی گذارده و شکل‌گیری عینی جبهه را با مانع مواجه نموده است.

### **چگونگی جبهه‌سازی از منظر قرآن کریم**

تاکنون با محوریت دو مفهوم بنیادین جامعه‌شناختی خود و دیگری و نیز فرد و جمع و نیز با محوریت دو مفهوم بنیادین فلسفی وحدت و کثرت، چنیستی، چیستی، چرایی و مهمتر از همه چگونگی جبهه‌سازی در عرصه جهاد فرهنگی مردمی تبیین گردید. اینک برآنیم جبهه‌سازی را در آیینه آیات قرآن مورد شناسایی قرار داده و تحلیل‌های ارائه شده در مورد جبهه‌سازی را مستند به منابع اسلامی، به تایید یا اثبات رسانده و تحلیل‌های جدیدی بدان‌ها بیفزاییم.

روشی که مبتنی بر آن موضوع جبهه سازی را به قرآن کریم عرضه کرده‌ایم، روش استنتاجی شهید صدر می‌باشد. البته نباید توقع داشت نظریه قرآنی که به عنوان نظریه پشتیبان جبهه‌سازی پیشنهاد می‌گردد، لزوماً پاسخ همه سوالات، حتی سوالات جزئی را نیز ارائه دهد. بله، روشن است که تا وقتی به سوالات جزئی پاسخ‌های کاربردی داده نشود، امکان تحقق آن پاسخ‌های کلی و در واقع نظریه قرآنی پشتیبان جبهه‌سازی به وجود نخواهد آمد، اما پرداختن به این پرسش که پاسخ سوال‌های جزئی با اتکاء به چه نظریه‌ای، با استفاده از چه روشی و از چه منبعی یا منابعی باید ارائه گردد، مجال دیگری می‌طلبد.

در این راستا ابتدا سطوح سه‌گانه جمع از منظر قرآن کریم بیان خواهد شد، سپس مفاهیم مربوط به تحلیل جمع مورد بررسی قرار خواهد گرفت و نهایتاً کاربرد این مفاهیم در چگونگی جبهه‌سازی تبیین خواهد گردید.

### **الف - سطوح سه‌گانه جمع از منظر قرآن کریم**

همانگونه که خانواده، نقطه پیدایش جمع و اولین جمع طبیعی می‌باشد، از نگاه قرآن کریم نیز می‌توان زوجیت و تشکیل خانواده را اولین جمع طبیعی به شمار آورد. بنابراین از نگاه بشری و الهی، خانواده کوچکترین جمع و گروه می‌باشد، اما بزرگترین جمع از نگاه بشر امروز، جامعه می‌باشد، در حالی که قرآن کریم، امت را بزرگترین و نهایی‌ترین جمع و گروه می‌داند و البته میان خانواده و امت نیز با واژگان متعددی جمع‌های میانی دیگری را نیز معرفی می‌نماید.

قرآن کریم در مورد خانواده با استفاده از کلیدواژه‌های «نکاح»، «عفاف»، «خلق»، «جعل»، «ازواج»، «سکون»، «قوام»، «میثاق غلیظ»، «مودت و رحمت»، «معاشرت بالمعروف»، «لباس»، «صلح»، «نشوز»، «اعراض»، «شقاق»، «حکم»، «اصلاح» و «طلاق»، به سرفصل‌هایی مانند تشکیل خانواده، گسترش خانواده، هدف و ثمره خانواده، ساختار خانواده، اصول بنیادین خانواده، حل اختلاف در خانواده و فروپاشی و انحلال خانواده پرداخته است.

کما اینکه قرآن کریم با واژگان متعددی به واحدهای میانی جمع، نیز پرداخته است، واژگانی مانند جمع، قوم، قبیله، شعب، عشیره، ناس، حزب، ملا، طائفه، ملت و...

یکی از مفاهیم بنیادین جامعه‌شناختی در قرآن کریم و مفاهیم دال بر هویت واحد جمعی، مفهوم امت می‌باشد. تفاوت امت با مفاهیمی مانند جامعه، اجتماع، ملت و... یکی از بهترین بزنگاه‌ها برای تولید مفاهیم، معارف و علوم اجتماعی و تاریخی اسلامی و ثانیاً بهره‌گیری از آن در جامعه‌سازی و تاسیس تمدن نوین اسلامی می‌باشد. به کارگیری امت به عنوان بزرگترین واحد جمع، از ابتکارات اسلامی و قرآنی است.

در قرآن، امت اغلب به معنای اجتماع بشری مبتنی بر دین است و البته معانی جانبی دیگر نیز در بر دارد، هر نظام باور یا ارزش سنتی، قبیله یا زیر گروه‌های آن، یک دوره یا زمان مشخص، الگو یا مثل اعلا و نوع حیوانات. امت از زاویه دید اسلام ماهیتاً جنبه فراملی و فرامرزی یعنی خصلتی جهان شمول دارد. مفهوم امت در این معنا، آن چنان با مفهوم امامت پیوند خورده، که می‌توان نظام امت و امامت را یک نظام یکپارچه و واحد به شمار آورد.

از طرف دیگر همانگونه که خود واژه «امت» از کلیدواژه‌های بسیار مهم قرآن کریم است، کلیدواژه «امه واحده» نیز یکی از کلیدواژه‌های اصلی برای پی‌گیری مباحث فلسفه تاریخ در قرآن کریم می‌باشد براساس دیدگاه علامه طباطبایی، از نگاه قرآن «سیر حرکت تاریخ از وحدت به کثرت و از کثرت به وحدت» می‌باشد. یا به تعبیر قرآنی‌تر سیر «تاریخ در گذر از وحدت به اختلاف و از اختلاف به وحدت» قرار دارد.

در ابتدای تاریخ وحدت اولیه در قالب امت واحده تحقق یافته بود. در ادامه زندگی اجتماعی بشر، وحدت اولیه به کثرت رسید و امت واحده دچار اختلاف گردید. در واقع جامعه بشری پس از یکپارچگی و وحدت فطری به اختلاف دچار شد و این اختلاف در نخستین دوران خود، ابتدایی و ساده بود، سپس پیشرفت کرده، به اختلافی پیچیده بدل شد. این اختلاف تا دستیابی به امت واحده جهانی ذیل حکومت حضرت مهدی علیه‌السلام ادامه خواهد داشت.

## ب - مفاهیم مربوط به تحلیل جمع از منظر قرآن کریم

سه مفهوم قرآنی اختلاف، ولایت و تعارف، مفاهیم بنیادین ساختاری برای تحلیل جمع می‌باشند. همانگونه که دو مفهوم بنیادین جامعه‌شناختی فرد و جمع یا خود و دیگری، و دو مفهوم بنیادین فلسفی وحدت و کثرت محوری‌ترین مفاهیم گذشته بودند، این سه مفهوم بنیادین قرآنی، محوری‌ترین مفاهیم در تبیین نظری و فهم کیفیت جبهه‌سازی به شمار می‌آیند.

## ۱- اختلاف

اختلاف معنایی مقابل اتفاق و تساوی دارد و شامل هر نوع تفاوت، عدم اتفاق، ناهمگونی و ناسازگاری میان دو چیز می‌شود. در قرآن کریم اختلاف بسته به نوع آن، می‌تواند اختلاف طیب و اختلاف خبیث باشد. اگر منشا اختلاف، نوع باشد اختلاف به صورت تنوع جلوه می‌کند و اگر منشا آن فرق و نزاع باشد به شکل تفرقه و تنازع ظهور می‌کند.

اختلافاتی مانند اختلاف در شب و روز، اختلاف در رنگ، اختلاف در زبان، که در معنای تعاقب و توالی و تنوع به کار رفته‌اند، اختلاف‌های طیب و موجه هستند و اختلاف در معنای تعارض و تناقض و نیز تفرق و تنازع، اختلاف‌های خبیث و مذموم می‌باشند.

دانش واژه قرآنی اختلاف به رغم پیچیدگی و دشواری مفهومی، می‌تواند جایگاه مهمی در تبیین و تفسیر زندگی اجتماعی انسانی داشته باشد، هر چند اغلب به جهت پیچیدگی معنایی ممکن است موجب سوء فهم شده و تعامل نادرست با آن، پیامدهای ناگواری داشته باشد. همان گونه که اختلاف و تفاوت می‌تواند منبع احساس زیبایی، برانگیختگی، کنجکاوی علمی، شناخت، یادگیری و شگفتی باشد، می‌تواند منبع جدایی، تمایز، فردگرایی و برتری‌جویی باشد. در چنین وضعیتی اگر به جهت ناآگاهی یا کج آگاهی در تفسیر درست اختلاف، و نادانی یا ناتوانی در استنباط و به کارگیری قواعد و الگوی مطلوب متعالی ارتباطی، رابطه خود و دیگری قطبی شود، تفاوت‌ها به صورت تعارض‌ها و تضادها و تنازع‌ها بازنمایی می‌شود و جهل حقد کینه و دشمنی و یا ضعف، ترس، دلهری و اضطراب انسان را فرا می‌گیرد. در صورتی که تناکر و هم‌ستیزی جایگزین تعارف و هم‌شناسی شود، چالش‌ها و بحران‌های عمیق و فراگیری ارتباطی در همه

ساحت‌ها و سطوح ارتباطات ایجاد می‌شود. واقعیتی که امروزه در میدان‌های گوناگون ارتباطی جامعه بشری به شکل عام و امت اسلامی به شکل خاص دیده می‌شود.

## ۲- ولایت

واژه ولی و مشتقات آن را در دو بخش مفهوم قرآنی و مصادیق می‌توان بررسی کرد. این ماده در قرآن در معانی گوناگونی به کار برده شده که تعدد آنها به ۱۶ مفهوم می‌رسد. از این رو تعیین معنای هر مورد به قرائنی مانند شان نزول، وحدت سیاق و ... نیازمند است. مصادیق ولی و مشتقات آن نیز با توجه به قرائن قرآنی و روایی به دو قسم ولایت‌های مقبول و ولایت‌های مطرود تقسیم می‌شود که برای هر یک ۱۲ مصداق قرآنی را می‌توان بر شمرد. علامه طباطبایی معتقد است که ولایت در قرآن کریم به معنای محبت نیست، بلکه به معنای مالکیت تدبیر و سرپرستی است.

ولایت در معنای مقصود در قرآن کریم، به معنای پیوستگی درونی مومنین و امت اسلامی حول محوری واحد همراه با گسستگی از بیرون می‌باشد. ولایت قرآنی در یک بعد یعنی به هم پیوستگی و هم‌جبهه‌گی و اتصال شدید یک عده انسانی که دارای یک فکر واحد و جویای یک هدف واحدند، در یک راه دارند قدم برمی‌دارند، برای یک مقصود دارند تلاش و حرکت می‌کنند، یک فکر و یک عقیده را پذیرفته‌اند. هر چه بیشتر این جبهه باید افرادش به همدیگر متصل باشند و از جبهه‌های دیگر و قطب‌های دیگر و قسمت‌های دیگر خودشان را جدا و کنار بگیرند. این پیوستگی و هم‌جبهه‌گی در میان مومنین بدان دلیل است که قرآن کریم مومنین را اولیاء یکدیگر می‌داند. خداوند متعال در آیات متعددی به ضرورت اتصال مومنین به یکدیگر همراه با انفصال از کافرین تاکید فرموده است

ولایت علاوه بر پیوستگی درونی مومنین و مسلمین به معنای گسستگی از کافران نیز است. قرآن کریم در چند آیه، اتخاذ کافران را به عنوان ولی ممنوع کرده و موکداً از مومنین می‌خواهد از هم‌جبهه‌گی و پیوستگی با کفار بپرهیزند.

ولایت به معنای به هم پیوستگی و اتصال مومنین همراه با گسست از کفار، بر محور واحد و متمرکز محقق می‌گردد. بنابراین «اگر یک جامعه ای و یک امتی بخواهد ولایت قرآنی را به این

معنا داشته باشد، یعنی بخواهد تمام نیروهای داخلی اش در یک جهت و به سوی یک هدف در یک خط به راه بیفتند و بخواهد تمام نیروهای داخلی اش علیه قدرت های ضد اسلامی در خارج بسیج بشود، احتیاج دارد به یک نقطه قدرت متمرکز در متن جامعه اسلامی... یعنی امام. قرآن کریم محور واحد امت را منحصر در ولایت خود، رسول و مومنین می داند.

### ۳- تعارف

در قرآن کریم تعارف یا هم شناسی، عمل مشترکی است که دو فرد یا دو گروه مختلف (یا بیشتر) انجام می دهند تا همدیگر را بشناسند. مطابق با آیه شریفه ۱۳ سوره حجرات، راهبرد کانونی و تمدن ساز قرآن کریم در برخورد با اختلاف ها و تفاوت های ساحت جعل الهی، «تعارف» است، یعنی به رسمیت شناختن متقابل و هم شناسی. بر این اساس شعب، نژاد، قبیله و... نباید معیار برتری باشد، معیار کرامت تقواست، اما این ویژگی های ناشی از اختلاف جعلی نیز نباید نادیده گرفته شده و نفی شوند، بلکه باید ذیل معیار اصیل تقوا، به رسمیت شناخته شوند و موضوع تعارف و هم شناسی قرار گیرند.

سه مفهوم بنیادین اختلاف، ولایت و تعارف، مورد بررسی قرار گرفت. ادعا آن است که با ترکیب این سه مفهوم بنیادین، امکان فهم و تحلیل جمع و استفاده از آن در جمع سازی های سلامی از جمله جامعه سازی اسلامی، امت سازی و تمدن سازی نوین اسلامی و حتی جبهه سازی به وجود خواهد آمد. از این رو باید ارتباط اختلاف با ولایت و تعارف، و ارتباط ولایت با تعارف را روشن سازیم.

### ۴- ترکیب سه مفهوم

سه مفهوم بنیادین اختلاف، ولایت و تعارف، مورد بررسی قرار گرفت. ادعا آن است که با ترکیب این سه مفهوم بنیادین، امکان فهم و تحلیل جمع و استفاده از آن در جمع سازی های سلامی از جمله جامعه سازی اسلامی، امت سازی و تمدن سازی نوین اسلامی و حتی جبهه سازی به وجود خواهد آمد. از این رو باید ارتباط اختلاف با ولایت و تعارف، و ارتباط ولایت با تعارف را روشن سازیم.

در ادبیات قرآنی، مفهومی که می‌توان آن را عدل مفهوم کثرت به شمار آورد، مفهوم بنیادین «اختلاف» می‌باشد. اختلاف در معنای قرآنی به معنای تمایز، تفاوت و عدم یکسانی می‌باشد. اختلاف گاه خبیث است و مذموم و گاه طیب و موجه. اختلاف خبیث را باید نفی کرد و به شدت به مبارزه با آن پرداخت و اختلاف طیب را باید به رسمیت شناخت و حتی تقویت نمود. راهبرد کانونی و تاریخی قرآن کریم برای نفی و از بین بردن اختلاف مذموم، «ولایت» می‌باشد. کما اینکه راهبرد کانونی و تاریخی قرآن کریم برای به رسمیت شناختن و تقویت اختلاف موجه، «تعارف» می‌باشد.

از سوی دیگر درباره رابطه ولایت و تعارف باید گفت: اختلاف مذموم با ولایت دفع می‌شود و اختلاف موجه با تعارف جانمایی می‌شود و با ولایت یکپارچه می‌گردد. پس ولایت دو نقش دارد از بین بردن اختلافات مذموم، جانمایی برای اختلافات موجه به وسیله تعارف خود و مومنین و برای ایجاد یکپارچگی مجدد.

در یک جمع بندی کلی می‌توان سه گزاره بنیادین و کانونی بیان کرد:

- ۱- جمع، بدون اختلاف شکل نمی‌گیرد. اختلاف بستر تشکیل جمع و نیز بستر ایجاد تکامل است.
- ۲- جمع، بدون ولایت قوام نمی‌یابد. اختلاف‌های مذموم، تنها با ولایت قابل دفع هستند.
- ۳- جمع، بدون تعارف به تکامل نمی‌رسد. آنچه به جمع امکان تکامل می‌دهد اختلاف‌های طیب و تفاوت‌های موجهی هستند که میان افراد وجود دارد و وقتی به رسمیت شناخته شوند، موجب می‌گردند افراد یک جمع به منزله یک کل یکپارچه، مکمل هم قرار گیرند و آثار تصاعدی مترتب بر جمع را شاهد باشند.

در میان عالمان و عاملان جبهه حق، در ساحت شناخت جمع و جمع‌سازی در انواع مصداق هایش، گزاره اول کم و بیش مورد توجه است، گزاره دوم بسیار مورد توجه است و گزاره سوم، بسیار اندک مورد توجه است.

در یک جمع بندی کلی دیگر و در مقایسه مفاهیم قرآنی و فلسفی می‌توان گفت: آنچه از ترکیب سه مفهوم بنیادین اختلاف-ولایت-تعارف، به دست می‌آید، با آنچه با دو مفهوم بنیادین وحدت و کثرت بیان داشتیم، تطابق دارد. در آنجا گفتیم در مواجهه با کثرت‌ها گاه باید وحدت را مقدم



داشت و گاه باید کثرت‌ها را به رسمیت شناخت و تشدید و تقویت نمود. اینجا گفتیم که در مواجهه با اختلاف‌ها، اگر اختلاف، اختلاف مذموم و خبیث است، باید با اعمال ولایت، - چه ولایت ولی، چه ولایت مومنین - با آن مواجه شد، آن را به رسمیت شناخت، نفی نمود و برای از بین بردنش مبارزه نمود. اما اگر اختلاف، اختلاف موجه و طیب است، باید با «تعارف» با آن مواجه شد، آن را به رسمیت شناخت و حتی برای تقویت آن چاره اندیشی نمود. بنابراین ولایت دو نقش دارد یک نقش وحدت بخش، یک نقش کثرت‌شناس.

تذکر این نکته نیز ضروری است که سه‌گانه اختلاف-ولایت-تعارف به عنوان مفاهیمی که ساختار جمع را تعیین می‌نمایند، بر سه سطح از جمع یعنی خانواده، جمع‌های میانی مثل شعب و قبیله و امت، قابل تطبیق هستند. هر سه سطح، با استفاده از سه‌گانه اختلاف-ولایت-تعارف، قوام می‌یابند. تنها به عنوان نمونه، به اجمال حضور این سه‌گانه در «امت واحده» بیان می‌گردد: آنچنان که بیان شد در این سوی تاریخ امت واحده ساده‌ای وجود داشت، که به دلیل غلبه مفهوم بنیادین ولایت، شکل گرفته بود. با غلبه اختلاف مذموم، امت واحده از بین رفت و دوران اختلاف فرا رسید. در آن سوی تاریخ، امت واحده پیچیده‌ای به وجود خواهد آمد، که اولاً به دلیل عبور از دوران اختلاف و ثانیاً به دلیل تجلی عظیم مفهوم بنیادین ولایت در آن دوران، شکل گرفته است. دوران اولیه، دوران غلبه وحدت ضمن مفهوم ولایت است و دوران آخر نیز دوران غلبه وحدت ضمن مفهوم ولایت؛ و دوران وسط، دوران غلبه کثرت و تحقق امت مختلف است. در این دوران تعارف، نقشی بنیادین در حفظ انسجام امت و عبور دادن آن به سمت امت واحده به عهده دارد. از این روست که می‌توان گفت تا قبل از ظهور، هر چه به پیش برویم، اهمیت تعارف افزایش می‌یابد. در این دوران بیش از آنکه نفی امت مختلف و متفرق ضروری باشد - که البته بسیار هم ضروری است - پذیرش امت مختلف و متفاوت حیاتی و راهگشا می‌باشد. به تعبیر دیگر باید گفت غیبت ولی معصوم، دایره تعارف را توسعه بخشیده است.

## **ج - کاربرد مفاهیم قرآنی مربوط به تحلیل جمع در چگونگی جبهه‌سازی**

جبهه یکی از انواع جمع است و ساختار پیشنهادی قرآن یعنی سه گانه اختلاف-ولایت-تعارف، بدان دلیل که بر هر سطح و هر نوع جمع سازی اسلامی، حاکم است، بر جبهه سازی نیز حاکم خواهد بود. لذا می توان گفت جبهه، به وسیله سه گانه طلایی اختلاف-ولایت-تعارف، به وجود می آید و تکامل می پذیرد. کما اینکه اگر این سه گانه، از تعادلی متناسب با جبهه برخوردار نباشند و در نقطه ای بهینه و هماهنگ با جبهه، تنظیم نشده باشند، جبهه به تدریج متزلزل شده و به سوی فروپاشی حرکت خواهد کرد.

سه گزاره بنیادین که در مورد جمع بیان شد، در مورد جبهه سازی نیز صادق است:

- ۱- جبهه سازی، بدون اختلاف شکل نمی گیرد. اختلاف افراد و تشکلهای، بستر تشکیل جبهه است.
  - ۲- جبهه سازی بدون ولایت قوام نمی یابد. بنابراین اگر ولی فقیه به نقش آفرینی نپردازد و نیز مومنین صاحب ولایت در صحنه حاضر نباشند، اختلاف های مذموم، مانع تشکیل جبهه خواهد شد.
  - ۳- جبهه سازی بدون تعارف به تکامل نمی رسد. اگر همه اجزاء جبهه یکسان می بودند، امکان مکمل بودن افراد از بین می رفت و زمینه تشکیل جبهه به حداقل تقلیل پیدا می کرد. اختلاف های طیب باید به رسمیت شناخته شده و با تعارف مواجه شوند.
- از میان این سه گزاره، گزاره اول مورد توجه است، گزاره دوم نیز بسیار مورد توجه است، اما گزاره سوم بسیار اندک مورد توجه و عمل است. هم اینک جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی به دلیل اعمال ولایت توسط ولی فقیه و نیز مومنین شکل گرفته است. آنچه مانع تکامل جبهه است، فقدان یا ضعف تعارف است. آنچنان که گذشت فقدان تعارف، به خودی خود می تواند به اختلافات مذموم دامن بزند و قدرت اعمال ولایت فقیه و مومنین برای ایجاد یکپارچگی را تقلیل داده و حتی از بین ببرد.

تنظیم سه گانه اختلاف-ولایت-تعارف، با جنس، مقیاس، سطح و... جبهه سازی در عرصه جهاد فرهنگی مردمی هم ضروری است. جبهه سازی، نه تشکل سازی است و نه جریان سازی:

- ۱- در تشکل سازی، متناسب با این سطح، نیازمند اعمال ولایت شدیدتر همراه با تعارف ضعیف تر هستیم. اختلاف های مذموم، در این سطح دایره وسیع تری دارند و طبعاً غلظت ولایت، موجب دفع آن می گردد و امکان تشکل و حفظ تشکل را می دهد، اما اختلاف های موجه، دایره تنگ

تری، دارند و طبعاً تعارف رقیق تر از شدت ولایت است. البته به دلیل کم توجهی عموم مومنین به اختلاف‌های موجه و اصل تعارف، متأسفانه تعارف در تشکل سازی حتی با این سطح رقیق ش هم محقق نیست و برخی از مشکلات تشکل‌ها، ناشی از فقدان یا ضعف جدی تعارف و به کارگیری آن کمتر از حد مورد نیاز است. ضعف تعارف، به ضعف تشکل می‌انجامد و به اختلاف‌های مذموم آنچنان دامن می‌زند که گاه اعمال ولایت هم موجب کاهش و از بین رفتن آن نمی‌شود.

### تنظیم

#### سه گانه اختلاف-ولایت-تعارف

### در سطح تشکل



۲- در جبهه سازی متناسب با این سطح نیازمند اعمال ولایت رقیق تر و تعارف شدیدتر هستیم. اختلاف‌های مذموم در این سطح دایره تنگ تری دارند و طبعاً اعمال ولایت کمتری مورد نیاز است، اما اختلاف‌های موجه دایره وسیع تری دارند و طبعاً باید با تعارف شدیدتری مواجه شوند. فقدان یا ضعف جدی تعارف، کمتر از میزان مورد نیاز، در این سطح بسیار زیان بارتر از سطح اول است و می‌تواند به اختلافات مذموم به شدت دامن بزند و آنها را از سطح تفرقه و جدایی به سمت کشمکش و درگیری و تنازع و حتی تخاصم پیش ببرد و حتی اعمال ولایت هم نتواند مانع این تنازع و تخاصم گردد. کما اینکه بر مطلعان از وضعیت واقعی جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی پوشیده نیست که موارد متعددی این تنازع و تخاصم رخ داده و حتی به فضای عمومی و رسانه‌ای نیز کشانده شده و مایه ایجاد تزلزل و سستی در جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی شده است. البته گاه این تنازع و تخاصم، منتسب به هوای نفس است و طغیان نفس در برابر اعمال ولایت و سرکشی او در برابر اطاعت از ولی، این نوع هیچ چاره‌ای جز اعمال ولایت ندارد، ولی گاه ضعف تعارف کمتر از حد مورد نیاز است که به تنازع و تخاصم دامن می‌زند.

## تنظیم

سه گانه اختلاف-ولایت-تعارف

### در سطح جبهه



۳- در جریان سازی متناسب با این سطح، باز نیازمند اعمال ولایت رقیق تر و تعارف شدیدتر هستیم. اختلاف های مذموم در این سطح دایره تنگ تری نسبت به سطح جبهه سازی دارند و طبعاً اعمال ولایت کمتری مورد نیاز است، اما اختلاف های موجه دایره وسیع تری نسبت به سطح جبهه سازی دارند و طبعاً باید با تعارف شدیدتری مواجه شوند. فقدان یا ضعف جدی تعارف، کمتر از میزان مورد نیاز، در این سطح بسیار زیان بارتر از سطح شکل سازی و جبهه سازی خواهد بود و می تواند به اختلافات مذموم با شدت بیشتری دامن بزند و آنها را از سطح تفرقه و جدایی به سمت کشمکش و درگیری و تنازع و تخصم و حتی جنگ به پیش ببرد. البته باز این تنازع و حتی جنگ، می تواند ناشی از هوای نفس باشد، و در این جا، راهکار تنها اعمال ولایت است.

## تنظیم

سه گانه اختلاف-ولایت-تعارف

### در سطح جریان



با توجه به آنچه گذشت و با توجه به اینکه بیان شد توجه به بخش وحدت و اعمال ولایت وجود دارد و با توجه به سطح جبهه، باید گفت: راهبرد کانونی و قاعده بنیادین در جبهه

سازی، اصل تعارف می باشد که هم در کنار اعمال ولایت قرار دارد و هم ذیل ولایت قرار می گیرد.

۴- ستاد جبهه سازی وظیفه دارد، تعارف را به کار گیرد و بسط دهد. لذا هم باید خود ستاد نسبت به صف، تعارف را به کار گیرد. هم به کارگیری تعارف صف نسبت به صف را تبدیل به فرهنگ نماید و هم تعارف صف نسبت به ستاد را ترویج کند.

۵- رعایت اصل تعارف در بیانات، تصمیمات و اقدامات رهبر فرزانه انقلاب، خود می تواند موضوع مستقل باشد که هم حضور تعارف در عملکرد ایشان را به نمایش بگذارد و هم به بسط ادبیات مربوط به تعارف یاری رساند و هم و شاید مهمتر آنکه خود مبدا دریافت‌های نوینی پیرامون این موضوع حیاتی قرار گیرد و در راستای تولید دانش تعارف قرار گیرد.

اما به اجمال و با توجه به آنچه در طرح مسئله بیان داشتیم، می توان گفت رهبر فرزانه انقلاب در سال‌های اخیر به سمت تعارف بیشتر روی آورده‌اند. اصل حمایت مکرر از تشکل‌های خودجوش، خود مصداقی از تعارف می‌باشد کما اینکه مفهوم آتش به اختیار، باز مصداق دیگری از تعارف می باشد که هم اینک و بعد از بیان اصل تعارف، می تواند بهتر از گذشته و مطابق با قرآن کریم فهم شده و موجب ایجاد دریافت‌های جدیدی گردد.